



مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني (ره)

پايان نامه کارشناسی ارشد

رشته: علوم تربيتی

موضوع:

بررسی نقش عالم دینی در تربیت دینی
از دیدگاه کتاب و سنت

استاد راهنما:

آیت‌الله علیرضا اعرافی

استاد مشاور:

حجت الاسلام دکتر محمد داوودی

دانش پژوه:

علی حسین پناه

سال تحصیلی ۹۲ ـ ۹۱

«کلیه حقوق این پایان‌نامه اعمّ از چاپ، تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه، اقتباس و ... برای مؤسسة آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌(ره) محفوظ است، نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.»

تقدیر:

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذرّه‌ای بـــودم و مــهـر تـــو مـــرا بـالا بــرد

بهره‌ي ناچیزی از علم که خدای متعال نصیب بنده‌ی خود نموده، نبوده است مگر به برکت کسب فیض از محضر اساتید بزرگواری که همواره از ادای حقشان عاجزم؛ به خصوص حضرت آیةالله اعرافی که راهنمایی این پژوهش را نیز پذیرا شدند، همچنین از حجةالاسلام دکتر داوودی که زحمت مشاوره‌ی این پژوهش را قبول کردند و از عنایت حجةالاسلام رزاقی در داوری این اثر صمیمانه تشکر می‌نمایم.

بدون تردید، به ثمر رسیدن چنین پژوهشی، جز با صبر و حوصله‌ي همسر و فرزندانم ممکن نبود که از خدای متعال، جزای خیر و حُسن عاقبت برایشان آرزو دارم.

تقدیم به:

**بزرگ عالم ربانی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی**

**امام خمینی رحمةالله تعالی علیه**

**او که به حق مصداق آیه**‌**ی شریفه بود که می‌فرماید:**

**كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ**

**آل‏عمران: ۷۹**

چکیده:

«تربیت دینی» به عنوان زیربنایی‌ترین ساحتدر میان ساحت­های تربیتی و به معنای «پرورش انسان دین‌دار و ملتزم»، زمانی در دستیابی به اهداف مورد نظرش توفیق دارد که نظام تربیتی آن که به مثابه‌ی پشتوانه‌ی نظری فرایند است، به وضوح تبیین و تشریح شده؛ از جمله محدوده‌ی نقش‌آفرینی و وظیفه‌مندی هر یک از عوامل انسانی دخیل در آن معین شود؛ *عالمان دینی، از جمله عوامل انسانی دخیل در تربیت دینی‌اند که نقشی بی*‌*بدیل، در فرایند تربیت دینی داشته؛ مشخص ساختن نقش و وظایف آن‌ها در این فرایند*، *ضروری می*‌*نماید.*

مطالعات پیشین، تصویر شفافی از وظایف عوامل انسانی دخیل در تربیت دینی ارائه نداده‌اند، ازاین‌رو پژوهش حاضر در صدد پر کردن این خلأ در زمینه‌ی مطالعات تربیت دینی است و با این باور که متون دینی، دربردارنده‌ی واقعی‌ترین ترسیم از نقش و جایگاه این عوامل انسانی هستند، به استنباط وظایف عالمان دینی در تربیت دینی از این متون و سامان‌دهی آن‌ها، ناظر به هر یک از حیطه‌ها و مراحل تربیت دینی و نیز در تعامل با دیگر عوامل انسانی آن پرداخته تا از این رهگذر به تبیین نقش و جایگاه عالمان دینی در تربیت دینی از منظر آیات و روایات نائل شود.

بر اساس یافته‌های پژوهش، نقش عالمان دینی در حیطه‌های تربیت دینی، به خلاف تصور اولیه که منحصر به حیطه‌ی شناختی دانسته می‌شود، اعم از هر سه حیطه‌ی شناختی، گرایشی و رفتاری و بلکه با تأکید بیشتر بر دو حیطه دیگر بوده؛ از سویی عالمان دینی، در عملی ساختن فرایند تربیت، از آغاز مرحله‌ی سیاست‌گذاری تا پایان مرحله‌ی اجرا، *وظیفه‌مند بوده و این فرایند در تمامی مراحلش، متکی به نقش‌آفرینی عالمان دینی است* و *ایشان با داشتن جایگاهی ممتاز در میان عوامل تربیتی دخیل در تربیت دینی اعم از والدین، معلمان و حکمرانان*، *حتی نسبت به ایشان نیز وظیفه‌مند و نقش‌آفرین بوده؛ ملزم به ارائه خدمات تربیتی به ایشان است.*

واژگان کلیدی

**عالم دینی، تربیت دینی، عوامل تربیتی، نقش، فقه تربیتی، روحانی، حوزه علمیه**

#

#

# فهرست مطالب

[\_](#_Toc356562094)

[فصل اول: مفاهیم و کلیات 1](#_Toc356562095)

[مقدمه 2](#_Toc356562096)

[۱-1. بیان مسأله 3](#_Toc356562097)

[۱-2. سؤالات پژوهش 6](#_Toc356562098)

[۱-2-1. سؤال اصلي: 6](#_Toc356562099)

[۱-2-2. سؤالات فرعي: 6](#_Toc356562100)

[۱-3. تعريف واژه‌های اصلی 7](#_Toc356562101)

[۱-3-1. تربیت دینی 8](#_Toc356562102)

[۱-3-2. عالم دینی 16](#_Toc356562103)

[۱-3-3. نقش 23](#_Toc356562104)

[۱-4. جایگاه پژوهش 26](#_Toc356562105)

[۱-4-1. ضرورت پژوهش 27](#_Toc356562106)

[۱-4-2. كاربردهاي پژوهش 28](#_Toc356562107)

[۱-4-3. اهداف پژوهش 29](#_Toc356562108)

[۱-5. پیشینه پژوهش 30](#_Toc356562109)

[۱-6. روش پژوهش 30](#_Toc356562110)

[فصل دوم: مبانی نظری 33](#_Toc356562111)

[مقدمه 34](#_Toc356562112)

[۲-1. پیشینه‌ی عام 35](#_Toc356562113)

[۲-1-1. سابقه بحث قبل از پیروزی انقلاب 35](#_Toc356562114)

[۲-1-2. سابقه بحث بعد از پیروزی انقلاب 42](#_Toc356562115)

[۲-2. پیشینه‌ی خاص 52](#_Toc356562116)

[۲-2-1. نقش معلم در تربیت دینی 52](#_Toc356562117)

[۲-2-2. طراحی و تبیین «الگوی عمومی تربیت دینی در قرآن»؛ با تأکید بر وظایف مربی 54](#_Toc356562118)

[۲-2-3. فلسفه تعليم و تربيت (قديم و معاصر) 55](#_Toc356562119)

[۲-2-4. دین و سبک زندگی 57](#_Toc356562120)

[۲-2-5. نقش و جايگاه اسوه‌ها در تبليغ 58](#_Toc356562121)

[۲-2-6. پيشوايي نيکو: هنر مديريت در امور کليسايي 59](#_Toc356562122)

[۲-2-7. منابع عربی زبان: 60](#_Toc356562123)

[۲-2-8. منابع انگلیسی زبان: 64](#_Toc356562124)

[۲-3. چارچوب نظری 68](#_Toc356562125)

[فصل سوم: بررسی ادله‌ی قرآنی و روایی 73](#_Toc356562126)

[مقدمه 74](#_Toc356562127)

[۳-1. ادله عامه نقش عالم دینی در تربیت دینی 76](#_Toc356562128)

[۳-1-1. نشر علم 77](#_Toc356562129)

[۳-1-2. احسان 78](#_Toc356562130)

[۳-1-3. اعانه بر برّ 80](#_Toc356562131)

[۳-1-4. نفی سبیل 82](#_Toc356562132)

[۳-1-5. حفظ عزت اسلامی 83](#_Toc356562133)

[جمع‌بندی ادلهی عامه 85](#_Toc356562134)

[۳-2. ادلهی خاصهی نقش عالم ديني در تربيت ديني 86](#_Toc356562135)

[۳-2-1. قاعدهی ارشاد جاهل 87](#_Toc356562136)

[۳-2-2. آیات ناظر به نقش علماء در میان امت‌های پیامبران 94](#_Toc356562137)

[۳-2-3. آیات ناظر به نبوت عموم انبیاء به ضمیمه روایت «العلماء ورثة الأنبیاء» 99](#_Toc356562138)

[۳-2-4. آیات ناظر به رسالت پیامبر اسلام با تعمیم آن‌ها به علماء 110](#_Toc356562139)

[۳-2-5. روایات خاصه 119](#_Toc356562140)

[جمع‌بندی ادله خاصه 124](#_Toc356562141)

[۳-3. جمع‌بندي دلالي ادله عامه و خاصه 126](#_Toc356562142)

[۳-3-1. نقش عالم دینی در حیطه‌های تربیت دینی 127](#_Toc356562143)

[۳-3-2. نقش عالم دینی در مراحل تربیت دینی 133](#_Toc356562144)

[۳-3-3. نقش عالم دینی در قبال نهادهای تربیت دینی 139](#_Toc356562145)

[فصل چهارم: نتایج و پیشنهادها 145](#_Toc356562146)

[مقدمه 146](#_Toc356562147)

[۱-4. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری 147](#_Toc356562148)

[۲-4. پیشنهادها 149](#_Toc356562149)

[کتابنامه 151](#_Toc356562150)

[Abstract 161](#_Toc356562151)

# فصل اول: مفاهیم و کلیات

## ۱-3. تعريف واژه‌های اصلی

روشن‌تر شدن مسأله‌ي مورد نظر در اين تحقيق در گرو واکاوي مفهوم چند واژه است؛ به منظور بیان مسأله‌ي مورد نظر تحت عنوان «نقش عالم دینی در تربیت دینی از منظر آیات و روایات» ناگزير از بازشناسی دو مفهوم «تربیت دینی» و «عالم دینی» است؛[[1]](#footnote-1) و در نهایت به دقت در منظور از واژه‌ي «نقش» و بیان مقصود مورد نظر از نقش‌آفرینی بپردازیم؛ بدین ترتیب مفاهيمي که بررسی آن‌ها براي بيان واضح‌تر مسأله‌ي تحقيق، ضروری می‌نماید بدین قرارند:

۱. تربیت دینی ۲. عالم دینی ۳. نقش

### ۱-3-1. تربیت دینی

از آنجا که مفهوم «تربيت ديني» مفهوم اساسي و محوري در اين نوشتار است و از سويي در مورد آن اختلاف نظر فاحشي وجود دارد، لازم است توضيح کاملي در مورد آن ارائه نمود تا سؤال محوري اين نوشتار نيز به خوبي بيان شود.

به منظور ارائه‌ي تعریفی مناسب از «تربیت دینی» می‌توان چنانچه دکتر داوودی در مقاله‌ي خود با عنوان «[تأملي در معناي تربيت ديني و نسبت آن با مفاهيم نزديك](file:///C%3A%5CUsers%5CAli%5C%D9%86%D8%B4%D8%B3%D8%AA%20%D8%B9%D9%84%D9%85%DB%8C%20%DA%AF%D8%B1%D9%88%D9%87%20%D9%BE%D8%B1%D9%88%DA%98%D9%87%5C%D8%AA%D8%A3%D9%85%D9%84%D9%8A%20%D8%AF%D8%B1%20%D9%85%D8%B9%D9%86%D8%A7%D9%8A%20%D8%AA%D8%B1%D8%A8%D9%8A%D8%AA%20%D8%AF%D9%8A%D9%86%D9%8A%20%D9%88%20%D9%86%D8%B3%D8%A8%D8%AA%20%D8%A2%D9%86%20%D8%A8%D8%A7%20%D9%85%D9%81%D8%A7%D9%87%D9%8A%D9%85%20%D9%86%D8%B2%D8%AF%D9%8A%D9%83-%D8%AF%DA%A9%D8%AA%D8%B1%20%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%88%D8%AF%DB%8C.doc)» عمل نموده‌اند‌تربیت» و «دین» و در نهایت به تبیین مقصود از ترکیب «تربیت دینی» پرداخت و شاید صحیح‌ترین منطق تعریف در مفاهیمی نظیر تربیت دینی که از دو مفهوم مرتبط، تشکیل یافته‌اند، همین باشد و تعاریفی که با غیر این منطق ارائه‌شده‌اند.

#### مفهوم تربيت:

با تمام اختلاف‌هایی که در تعریف تربیت بین صاحب‌نظران علوم تربیتی وجود دارد؛ همه‌ي این اندیشمندان، دست کم، در این موضوع اتفاق نظر دارند که تربیت «ایجاد تغییر مطلوب» است. اساساً چنانچه پیش از این نیز متذکر شدیم، تربیت قابل تطبیق بر مفهوم «حرکت» در فلسفه است؛ که در این صورت تعریف تربیت در تناظر با مفهوم حرکت در فلسفه عبارت خواهد بود از:

«فرایند ایجاد تغییر تدریجی در گستره‌ي زمان (= حرکت) در یکی از ساحت‌های (=مسافت) بدنی، ذهنی، روحی و رفتاری انسان (= موضوع حرکت)، بواسطه‌ي عامل انسانی دیگر (=فاعل حرکت) و به منظور دستیابی به کمال انسانی و شكوفا سازی استعدادهای آدمی یا بازدارندگی و اصلاح صفات و رفتار‌ها است»[[2]](#footnote-2)

چنانکه از این تعریف بر می‌آید، تربیت یک فرایند است که بايد مثل هر فرايند ديگر نقطه‌ي شروع، مسیر پیشرفت و نقطه‌ي پایانی داشته باشد. این فرایند دارای پشتوانه‌ای نظری است که از آن به نظام تربیتی تعبیر می‌شود. نظام تربیتی عملیات اجرايي تربیت را شکل و سامان می‌دهد. به بیان دیگر می‌توان گفت که از آنجا که تربیت، فعلی است اختیاری؛ بدون تردید دارای یک پشتوانه‌ي نظری خواهد بود که آن را سمت و سو می‌دهد. تربیت باید بر اساس یک سری مبانی بنا شده باشد و اهدافی مشخص را باید مد نظر قرار دهد، در راه رسیدن به اهداف تربیت نیز باید با به کار بستن یک دسته اصول و روش‌های متناسب با مبانی، در راستای اهداف مورد نظر حرکت کنند؛ و اين همان نظام تربيتي است که در هر مکتب و نحله‌ي فکري به گونه‌اي تنظيم مي‌شود.

در تکمیل مفهوم شناسی «تربیت» لازم به یادآوری است که در مقام اجرا و تطبیق تربیت بر موضوع خارجی آن (متربّی) باید مراحلی پشت سر گذاشته شود تا در عمل، تربیت تحقق یابد؛ تربیت، فارغ از اینکه نظام تربیتی‌اش از چه منبع و مأخذی برگرفته‌شده است، برای عملی شدن و به اجرا در آمدن، بر سه مرحله می‌گذرد؛ تربیت در مقام عمل، از واداشتن به تعقل و تفکر شروع‌شده، با انگیزش عاطفی و احساسی ادامه می‌یابد و سرانجام با شکل‌دهی رفتاری و عملکرد ظاهری متربّیان پايان می‌يابد. بدیهی است که هدایت و کنترل این عملیات تربیتی دامنه‌دار، ناگزیر از برنامه‌ریزی دقیق، مدیریت مقتدر و نظارت مستمر بر روند دستیابی به تربیت مورد نظر بر اساس هر مکتب فکری یا نظام ارزشی است.

#### مفهوم دین:

در تعريف دين، اختلافات و رويکردهاي بسيار متفاوتي وجود دارد و علاوه بر تأثير ديدگاه‌ها و جهان‌بینی هر تعریف‌کننده‌ای در تعريف آن‌ها از دين، هر يک از انديشمندان، از زاويه‌ي ديد تخصصي خود به تعريف آن پرداخته است؛ از اين روست که شاهد تعاريف جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، مردم شناختي، پديدار شناختي، فلسفي، کلامي، فقهي و غيره از دين هستيم[[3]](#footnote-3).

ترجيح داده می‌شود، به تعريفي که چند تن از اسلام‌شناسان معاصر از دين ارائه داده‌اند؛ و در نهايت به بررسي مفاهيم مترادف با مفهوم دين می‌پردازيم تا به روشن‌تر شدن مفهوم دين و تمييز آن از مفاهيم متشابهش کمک کند.

دين، در لغت به معني «جزاء و پاداش» و «اطاعت و فرمان برداري» و به معني «عادت» آمده است[[4]](#footnote-4) اما در تعريف اصطلاحي دين، علامه طباطبايي می‌گويد: «دين همان روش زندگي است و از آن جدايي ندارد»[[5]](#footnote-5) و در توضيح آن می‌گويد که هر کسي روشي را براي زندگي خود برگزيده است و اين آيين زندگي او مبتني بر اعتقاداتي است که خود انتخاب کرده است؛ اين آيين زندگي مبتني بر اعتقادات خاص همان دين اوست، بنابراين تعريف، حتي بت پرستي که روش زندگي خود را بر اعتقاد به بت و التزام به مقررات متناسب با اين اعتقاد تنظيم کرده است؛ چنين شخصي هم دین‌دار است.

شهيد مطهري در مجموعه‌ي آثار خود، تعريف صريحي از دين ارائه نداده است؛ اما واضح است که مباحث بسيار گسترده‌ای که ايشان پيرامون دين و به خصوص تبيين رابطه‌ي آن با فطرت بيان نموده است مبتني بر يک تعريف ضمني و ذهني نزد ايشان بوده است، البته ايشان به تعريف واژه‌های نزدیک به دین، از جمله «مکتب» پرداخته و آن را مجموعه‌ای از جهان‌بینی و ايدئولوژي دانسته است[[6]](#footnote-6). اين تعريف شبيه تعريف مرحوم علامه از دين است؛ از آنجا که مباحث مطرح‌شده از سوي ايشان در خصوص مکتب، در مورد دين نيز صادق است، بعيد نيست، بتوان ادعا کرد که ايشان نيز مثل علامه طباطبايي قائل به تعريف استاد خود از دين است و آن را همان راه و رسم زندگي که مبتني بر يک سري بینش‌هاست، می‌داند.

استاد مصباح در آموزش عقايد، دين را به معناي «اعتقاد به آفريننده اي براي جهان و انسان و دستورات عملي متناسب با اين عقايد»[[7]](#footnote-7) می‌داند البته بدين ترتيب فقط متدينين به اديان آسماني، دین‌دار شناخته‌شده و غير ايشان نه دین‌دارند و نه آنچه پذيرفته‌اند، دين ناميده می‌شود.

به منظور دست یافتن به تعریفی جامع و مانع از دین، در نهایت به نظر می‌رسد که دین (در این مباحث دینِ الهیِ اسلام، مورد نظر است) چنین تعریف شود: هر آنچه که مولا ـ جل جلاله ـ از موضع مولویت، در مورد آن رأیی صادر نموده است.

توضیح اینکه انسان تنها به زندگی دنیوی خود نظر دارد و به تبع آن حقایقی که در صدد کشف آن‌ها و یا احکامی دنبال اجرای آن‌هاست، صبغه‌ي این دنیایی و مادی دارد؛ اما مولا، افقی فراتر از زندگی دنیایی را در نظر دارد و برای آن گستره‌ي وسع‌تر از افق دید انسان مادی، بیان صادر می‌کند. آنچه اولاً و بالذات مطلوب مولاست، سعادت و کمال بشر در تمام دوران زندگانی او اعم از زندگانی دنیوی و اخروی اوست و در این زمینه، سعادت همه‌جانبه فرد و تکامل نهایی جامعه‌ي انسانی را در نظر دارد؛ از این جاست که برای تغییر رویه‌ي زندگانی مادی انسان و جهت‌دهی صحیح به آن، بیاناتی از طریق وحی برای انسان صادر می‌کند که این بیانات شامل احکام عملی و گزاره‌های توصیفی است. به نظر می‌رسد که هر آنچه مولا ـ جل جلاله ـ از این جایگاه برتر و از این موضع مولویت، برای رهنمون ساختن انسان‌ها به مسیر کمال حقیقی‌شان، برای ایشان ابلاغ می‌نماید، مصادیق همان دین مورد بحث هستند.

#### مفهوم تربیت دینی:

تربیت دینی که در انگلیسی معادل «Religious Education» و در عربی معادل «التربیة الدینیة» است به عنوان یک اصطلاح تخصصی نخستین بار از فضای فرهنگ و اندیشه‌ي غربی وارد فضای مباحث تعلیم و تربیت رسمی شد و این در حالی است که خاستگاه دین و دیانت را در جایی دیگر باید جست؛ و عملیات تربیت دینی نیز در غیر این فضا سابقه‌ي اجرایی دارد؛ اما به هر حال فضیلت سبقت به تبیین و تعریف علمی این واژگان و تأسیس نظام تربیتی مشتمل بر تربیت دینی از آنِ دیگران است. دکتر داوودی در توضیح این نکته چنین می‌نگارند:

«واژه «تربيت ديني» به عنوان يك حوزه مطالعاتي در قلمرو تربيت اسلامي از دهه هفتاد شمسي وارد مباحث تربيتي كشور شده است. پيش از اين «تربيت اسلامي»، «تعليم و تربيت اسلامي»، «تعليم و تربيت در اسلام» و پيش از انقلاب واژه «تعليمات اسلامي» رايج بود. يكي از علل پيدايش اين واژه گسترش مطالعات و تحقيقات در قلمرو تربيت اسلامي است. طبيعي است با گسترش مطالعات و گذشتن از كليات و ورود به جزئیات واژگان جديدي نيز مورد نياز خواهد بود و به همين جهت، شاهد ورود واژگاني نو در قلمرو مباحث تربيتي هستيم؛ واژگاني مانند «تربيت ديني»، «تربيت اخلاقي»، «تربيت جنسي» و .... يكي ديگر از علل اين امرً را مي‌توان ترجمة برخي آثار مربوط به تربيت ديني از زبان انگليسي به فارسي دانست. در منابع تربيتي انگليسي زبان نيز مطالعات گسترده‌اي دربارة Religious Education صورت گرفته است و برخي از آن‌ها به زبان فارسي ترجمه شده است.»[[8]](#footnote-8)

دایره المعارف بین‌المللی تربیت، تربیت دینی را این‌چنین تعریف می‌کند:

«تدریس منظم و برنامه‌ریزی شده که هدف از آن دست‌یابی فرد به اعتقاداتی درباره‌ي وجود خداوند، حقیقت جهان هستی و زندگی و ارتباط انسان با پروردگارش و دیگر انسان‌هایی که در جامعه با آن‌ها زندگی می‌کند و بلکه با همه آحاد بشر است.»[[9]](#footnote-9)

در کتاب راهنمای کالیفرنیا نیز در توضیحی در این خصوص، آموزش درباره‌ی دین را غیر از آموزش در دین دانسته است و گفته که آموزش درباره‌ی دین مطالعه‌ی ادیان گوناگون را در برمی‌گیرد. در مقابل، آموزش در دین، تلاشی است به هدف ایجاد تعهد و پذیرش نسبت به یک دین خاص. البته تا نیمه‌ي قرن بیستم شیوه‌ي معمول در تربیت دینی این بود كه مكتب خاصى را تبلیغ و در نظر و عمل از آن دفاع كنند؛ و اصولاً «تربیت دینى‏» عبارت بود از: بیان مبانى، تبیین اصول و ترویج احكام یك دین خاص. هر مربى كوشش مى‏كرد تا شاگردان خود را به دین معینى پایبند سازد. از دهه‌ي ۱۹۶۰ پیشنهاد شد كه ادیان مختلف را به شاگرد عرضه كنیم و فرصت انتخاب را هم به خود وى واگذار كنیم؛ اما این شیوه در نظر و عمل با چالش‌هایی مواجه شد[[10]](#footnote-10).

حال که هر یک از دو عنصر تأثیرگذار در تعریف تربیت دینی به خوبی واضح شدند، می‌توان برای تفسیر مفهوم عبارت ترکیبی «تربیت دینی» چنین گفت که تربیت دینی (تربیت دین‌داری)، بر این اساس، این‌گونه تعریف می‌شود:

فرایند یاری‌رسانی به متربی برای ایجاد تغییر تدریجی (اعم از ایجاد و تقویت) در ساحت ایمان (دین‌داری، تدین) به واسطه‌ي عامل انسانی دیگر برای رسیدن به کمال ایمان و دین‌داری و شکوفایی استعداد‌ها است.

این تعریف را چنانچه دکتر داوودی در تقسیم‌بندی نهایی خود برای انواع تعاریف «تربیت دینی» بیان کرده‌اند، می‌توان در ردیف تعریف‌های اخص از تربیت دینی قرار داد که ویژگی آن چنانچه ایشان می‌نگارند از این قرار است:

«تعریف‌های اخص «تربيت ديني» تنها شامل بخشي از «تربيت ديني»‌اي مي‌شوند كه در سطح دوم ارائه شدند. در اين سطح چهار تعريف ارائه شد. ۱. فعالیت‌های برنامه‌ریزی‌شده و نظام‌مند نهادهاي آموزشي جامعه / هر نوع فعاليت براي آموزش آموزه‌هاي اعتقادي و عبادي دين مقبول، ۲. فعالیت‌های برنامه‌ریزی‌شده و نظام‌مند نهادهاي آموزشي جامعه / هر نوع فعاليت براي آموزش آموزه‌هاي صریحاً ديني دين مقبول و ۳. مجموعه‌اي از اقدامات و دستور العملهاي دين مقبول براي آموزش آموزه‌هاي اعتقادي و عبادي دين/ آموزه‌هايي كه صریحاً جنبة ديني دارند... در تعريف اول و دوم «تربيت ديني» به معناي «تربيت براي دين» و در تعريف سوم و چهارم به معناي «تربيت برگرفته‌شده از دين» به كار رفته است. بر اساس اين تعريفها، تربيت ديني در عرض تربيت اخلاقي، تربيت سياسي، ... قرار مي‌گيرد.»[[11]](#footnote-11)

چنین تعریفی از تربیت دینی، در منابع اخیر تعلیم و تربیت دینی و اسلامی رواج یافته و اصطلاح مذکور، با همان مفهوم فوق مورد استفاده قرار گرفته است. به عنوان مثال چند تعريف براي تربيت ديني از کتب اخير نگاشته شده در اين موضوع از نظر گذرانده مي‌شود؛

- مجموعه تدابير و اقدامات سنجيده و منظم تربيتي به منظور پرورش و تقويت ايمان و التزام متربيان به باورها، هنجارها ارزش‌ها، احکام و دستورات، اعمال و مناسک ديني[[12]](#footnote-12)

- فرآيند پرورش ... شناخت خداوند، احساس تعلق و محبت به او و تعبد در برابر او[[13]](#footnote-13)

- فعالیت‌های نظام‌مند و برنامه‌ریزی‌شده نهادهاي آموزشي جامعه به منظور آموزش بينش، منش و قالب‌هاي ديني به افراد به گونه‌اي که در عمل نيز به آن‌ها پايبند باشند.[[14]](#footnote-14)

- احياي دین‌داری و پرورش باورهاي ديني و ايجاد التزام قلبي و عملي نسبت به شريعت و ايجاد التزام به ارزش‌هاي اخلاقي و پرورش عشق و محبت نسبت به خداوند، به عنوان تنها کسي که سزاوار است به او عشق ورزيد و همه محبوب‌ها و معشوق‌هاي ديگر را در راستاي عشق او قرار داد.[[15]](#footnote-15)

- مجموعه اعمال عمدي و هدف‌دار، به منظور آموزش گزاره‌هاي معتبر يک دين به افراد ديگر، به نحوي که آن افراد در عمل و نظر به آن آموزه‌ها متعهد و پايبند گردند.[[16]](#footnote-16)

#### تربیت دینی و دیگر ساحت‌های تربیت:

در تعابیر اندیشمندان غربی اصطلاح تربیت دینی «Religious Education» تقریباً هم معنای با «Religious Instruction» استعمال می‌شود؛ چرا که در عرف تعلیم و تربیت غربی به دلیل حاکمیت اندیشه‌های سکولار از یک سو و تأثیرپذیری جامعه از امواج پلورالیزم دینی، از سوی دیگر، تربیت دینی را به آموزش دینی محدود ساخته‌اند. از این روست که در استعمال اندیشمندان تعلیم و تربیت غربی، تربیت دینی به تعلیم و تربیتی که زیر نظر کلیسا یا دیگر نهادهای دینی برنامه‌ریزی، اداره و اجرا می‌شود، اطلاق می‌شود. از این رو آن را به «The formal teaching of religion in schools»[[17]](#footnote-17) تعریف کرده‌اند، به راحتی در کنار دیگر ابعاد و عرصه‌های تربیتی نشسته و وجودی منحاز و مجزا از آن‌ها دارد.

البته در عرف علمی غرب، تفکیک و تمایز بین تربیت دینی و دیگر ابعاد تربیتی بسیار واضح‌تر است؛ چرا که آن‌ها دین و دین‌داری را محدود به «رابطه فرد با خدا» کرده‌اند. از این رو با این مبنا، هیچ تعارضی بین دین و دیگر ابعاد وجودی انسان مشاهده نمی‌شود؛ زيرا هر رفتاری یا دینی است (= مربوط به رابطه انسان با خدا است) و یا غیردینی (= مربوط به رابطه انسان با غیر خداست) و این دو عنوان هیچ‌گاه در مورد يک رفتار با هم جمع نشده؛ تعارض نمی‌کنند. این بدان معناست که تربیت دینی، فعالیتی است تربیتی که مربوط به یک بُعد وجودی مستقل و غیر مرتبط با دیگر ابعاد وجودی متربیان بوده و ربطی با دیگر ابعاد و ساحت‌های تربیتی ندارد؛ اما سوالی که در مورد تربیت دینی (=تقویت و پرورش دین‌داری) به خصوص در دین اسلام مطرح می‌شود این است که رابطه بُعد دینی را با دیگر ابعاد وجودی انسان چگونه می‌توان ترسیم کرد؟ مگر نه اینست که در دین اسلام به دلیل جامعیت آن، تمامی ابعاد وجودی انسان مورد توجه بوده و برای همه آن‌ها برنامه تربیتی ارائه‌شده است، پس تربیت دینی اسلامی مساوی با تربیت همه ابعاد وجودی انسان با استفاده از منبع دین اسلام خواهد بود و این مساوی با بی‌معنی بودن اصطلاح تربیت دینی در فرهنگ اسلامی است چرا که دین و دین‌داری در هر یک از دیگر ساحت‌های وجودی انسان حاکمیت دارد و تحقق تربیت اسلامی در آن ساحت‌ها، جایی خالی برای تربیت دینی باقی نمی‌گذارد؟!

اما واقعیت این است که دین و دین‌داری، علاوه بر اطلاقی که در اسلام در مورد امتثال اوامر الهی و دینی در تمامی ابعاد دینی دارد، می‌توان برای این اصطلاح «تربیت دینی» اطلاقی که ناظر به خصوص تربیت دین‌داری و التزام دینی است، تصور کرد و استعمال صحیحی برای آن ادعا نمود؛ در واقع رواست که تقویت و پرورشِ خصوص التزام و پایبندی به دین و دستورات دینی (در هر حیطه یا عرصه‌ای از دین که باشد) را «تربيت ديني» اطلاق کرده و به منظور سهولت بحث علمی و تخصصی در مورد آن، تربیت دینی را به عنوان اصطلاحی مجزا و منحاز در کنار دیگر اصطلاحات ناظر به ابعاد تربیتی دیگر همانند تربیت جسمانی، تربیت اخلاقی، تربیت اجتماعی و ... قلمداد نمود. این بدان معناست که باید بین تربیت دینی در تلقی سکولار که آن را زاویه و بخشی از تربیت می‌داند با تربیت دینی در تلقی اسلامی که آن را بُعد تربیتی مشرف و سایه افکن بر تمامی ابعاد تربیتی می‌داند، تمییز قائل شد و توجه داشت که تخصیص به ذکر خصوص «تربیت و تقویت دین‌داری» در انسانی که به دین حداکثری مثل اسلام اعتقاد و ایمان دارد، به دلیل اهمیت قائل شدن برای این بُعد تربیتی خاص و منحاز ساختن مباحث مختص بدان از مباحث مربوط به دیگر ابعاد است و این هرگز به معنی هم عرض کردن آن با دیگر ابعاد نیست.

جمع‌بندی تعاریف تربیت دینی و نیز رابطه آن با دیگر ساحت‌های تربیتی را می‌توان به خوبی در بیانات استاد اعرافی در درس فقه تربیتی ایشان دید که در آن با بررسی مبتنی بر مباحث کلام و دین‌شناسی، سه قلمرو متفاوت برای دین در نظر می‌گیرند؛ دین یا محدود به اعتقادات بوده که در نتیجه تربیت دینی، منحصر به تربیت اعتقادی می‌شود و یا آن را اعم از اعتقادات و عبادیات دانسته که در نتیجه تربیت دینی اعم از تربیت اعتقادی و عبادی می‌شود و یا اینکه دین را اعم از اعتقادات و نیز عبادات و اخلاقیات گرفته که در این صورت تربیت دینی، اعم از هر سه ساحت دین‌داری می‌شود.

استاد اعرافی در ادامه این‌گونه به مفهوم شناسی تربیت دینی می‌پردازند که فارغ از این تقسیماتی که در تربیت دینی از حیث تشکیک در دین قابل تصور است، می‌توان تربیت دینی را از حیث میزان شمول و جریان دهی دین در زندگی متربی نیز تقسیم کرد؛ بدین ترتیب که در تربیت دینی، یا تطبیق کامل دین بر زندگی متربی مورد نظر است و یا تطبیق و تحقق خصوص دین‌داری و التزام دینی در متربی مورد نظر است که در هر کدام از این دو جعل اصطلاح، دین مورد نظر نیز تعیین‌کننده می‌شود؛ بدین معنا که در دینی مثل اسلام که در همه عرصه‌های حیات برنامه و دستور دارد، تربیت دینی حداکثری از حیث میزان تطبیق دین در زندگی فرد، شامل تربیت متربی در تمامی ابعاد زندگی‌اش می‌شود، اما تربیت دینی حداقلی از حیث میزان تطبیق دین در زندگی فرد، این اصطلاح جعل‌شده محدود به خصوص التزام به دین می‌شود؛ هر چند که اصل دین، تمامی ابعاد زندگانی را شامل است. در طرف مقابل در ادیانی مثل مسیحیت، امکان تفکیک بین تربیت دینی از نظر میزان تطبیق دین در زندگی متربی وجود ندارد و تربیت دینی از این حیث همواره محدود به بعد درونی و خلوت فردی متربی است و دین‌داری بروز و ظهور اجتماعی ندارد.[[18]](#footnote-18)

تربیت دینی در مورد دینی چون اسلام که شامل و همه‌جانبه است، هر چند با استعمال اولیه و بدون قید این واژه شامل تمامی ابعاد وجودی انسان می‌شود، ولی مانعی نیست که برای این عبارت ترکیبی معنایی محدودتر در مورد دین اسلام در نظر گرفت و آن را در آن معنای محدود به کاربرد و از آن تنها تقویت متدینان در خصوص دین‌داری حداقلی و پرورش اعتقادات و اخلاقیات و التزام به مناسک را اراده کرد؛ و این محدودسازی در اطلاق این مفهوم بنا به ضرورت بحث و تعیین و تحدید موضوع مطالعه است و نه بیشتر.

### ۱-3-2. عالم دینی

به منظور وضوح بخشی به مفهوم مورد نظر از عالم دینی، اقدام به یک بررسی تاریخی در خصوص سیر تحول تاریخی عالمان دینی و تشکیل نهاد اجتماعی عالمان دینی نموده که در ضمن آن به بررسی نسبت عالم دینی با مستشرقان دین‌شناس پرداخته و در ادامه رابطه عالم دینی با روحانی را بررسی نموده و در نهایت، رابطه جدید عالمان دینی با روشنفکران و بروز روشنفکران دینی را بررسی می‌نمایم تا در نتیجه مفهوم مورد نظر از عالم دینی را به روشنی و با نفی اغیارش در اختیار نهیم.

عنوان «عالم دینی» را می‌توان از نظر نحوه اتصاف مصداق عالم دینی به علم دینی داشتن (از حیث کیفیت اتصاف مشتق به مبدأ آن) به دو گونه تبیین کرد؛ گاهی مراد از عالم دینی کسی است که اتصافش به مبدأ اشتقاق به نحو حالی است؛ یعنی آن شخص فعلا و در این حال مشخص، دارای علم دینی است و گاهی مراد از عالم دینی کسی است که اتصافش به مبدأ اشتقاق، شأنی است و لو وی در حال حاضر واجد علمی خاص از علوم دینی نباشد و یا از آن غافل یا ساهی باشد، این‌گونه دوم از اتصاف به عالم دینی، از قبیل اسامی و عنوان‌های حرفه‌ها و مشاغل است که شخص صاحب آن حرفه و شغل، شأنیت اتصاف به آن مبدأ اشتقاق را یافته است، هر چند که در حالت خاصی نتوان وی را متصف به آن مبدأ نامید. به خلاف اطلاق از نوع اول (اتصافش به مبدأ اشتقاق به نحو حالی) که در آن حتی فردی عادی که تخصص و اشتغال شأنی به تحصیل علوم دینی ندارد ولی بر حسب اتفاق و در حالی خاص، واجد علمی از علوم دینی شده است را نیز می‌توان عالم دینی نامید.[[19]](#footnote-19)

عالم دین که در عربی از آن با عنوان «العالِم الدینی» و یا «عالِم الدین» یاد می‌شود و در انگلیسی، واژه «Religious Scholar» به آن اشاره دارد، به اندیشمندانی اطلاق می‌شود که در علوم دینی غور کرده و توانایی اظهارنظر در مورد مسائل دینی را با مراجعه به منابع اصیل دینی به دست آورده‌اند. چنین اصطلاحی از جهاتی چند، شبیه تعابیری چون «عالم فیزیک، عالم ریاضی و ...» است که در آن‌ها صاحب‌نظران و اندیشمندان آن عرصه علمی مورد اشاره توسط این واژه هستند. این اصطلاح سابقه کاربردش به صدر اسلام بر می‌گردد و از همان دوران عده‌ای از مسلمانان بدان نامیده می‌شدند

در آغاز شکل‌گیری جامعه اسلامی، گروه و طبقه‌ای خاص از افراد مسلمان به تدریج شکل می‌گیرند که مردم به آن‌ها مراجعه می‌کنند تا تفسیر متون دینی و مسائل دینی خود را از آن‌ها بپرسند. در آن زمان امیر المومنین (ع) از جمله سرشناس‌ترین افرادی است که به عنوان فردی دین‌شناس به او مراجعه می‌کنند. در مجموع این افراد هم در زمان حیات پیامبر و هم پس از ایشان، حضور داشتند و پاسخگوی مسائل دینی مردم بودند... در آن زمان عالم دینی به افرادی گفته می‌شد که می‌توانستند احادیثی را که از پیامبر شنیده‌اند، نقل کنند و تفسیر برخی از آیات را از قول پیامبر بازگو کنند.

بدیهی است که در سال‌های مربوط به دوران نص که در آن پیامبر یا امام معصوم حضور دارد و امکان مراجعه مستقیم به وی و گرفتن علم دین از ایشان وجود دارد، عالم دینی در درجه اول به کسی گفته می‌شود که علم دینی‌اش را با مراجعه مستقیم به معصوم به دست می‌آورد و کمتر اتفاق می‌افتد که کسانی از طریق دریافت باواسطه احادیث معصومین به علم دینی دست یافته باشند و از این رو استعمال. درعین‌حال در دوران غیبت معصوم که امکان مراجعه مستقیم به معصوم منتفی می‌شود و کسب اطلاع از دین و عالم دین شدن منحصر در مراجعه به احادیث و روایات نقل‌شده از معصومین (علیهم السلام) می‌شود؛ در این شرایط به عموم کسانی که با اطلاع از آیات قرآن و یا احادیث و روایات معصومین به علم دینی دست‌یافته‌اند، عالم دینی گفته می‌شود.

#### عالم دین و دین‌شناس

به دلیل ویژگی خاصی که در این واژه وجود دارد، شخص متصف به آن، تفاوت عمده‌ای با دیگر اندیشمندان و عالمان می‌یابد؛ و این ویژگی از ناحیه «علم مورد نظر در آن» است؛ چرا که علم دینی انتساب به دین دارد و از سویی دین نیز امری علمیِ صرف نبوده و تنها اطلاع داشتن از آن ملاک کافی برای اطلاق عنوان عالم دین نیست بلکه علاوه بر آن، اعتقاد به دانسته‌های دینی نیز شرط اساسی در نامیده شدن به این نام است. این در حالی است که چنین شرطی در دیگر علما نیست؛ توجه به همین نکته است که وجه تمایز عالم دین از مستشرقان و امثال آن‌ها را که به مطالعه در دیگر ادیان غیر از دینِ مورد قبول خود می‌پردازند، روشن می‌سازد. در عرف دین‌داران، عالم دینی به شخصی اطلاق می‌شود که اعتقاد به دانش دینی خود داشته و از همین جهت مغایر با محققان و صاحبان اطلاع از یک دین بدون اعتقاد به آن دین می‌باشند. مستشرقان و اسلام‌شناسان غیرمسلمان که از بیرون دین و با نگاهی پدیدارشناسانه به مطالعه در مورد دین اسلام می‌پردازند، از این قبیل‌اند؛ ایشان نیز بدون اینکه اعتقادی به تعالیم و آموزه‌های دین اسلام داشته باشند، از بسیار از علوم اسلامی و دینی اطلاع دارند و نسبت به آن‌ها عالم می‌باشند. با این حال به دلیل نبود شرط دوم در صدق عنوان عالم دینی، یعنی شرط «اعتقاد به تعالیم دین» نمی‌توان ایشان را عالم دینی نامید. البته بدیهی است که چنین اندیشمندانی محدود به دین اسلام نبوده و در مورد بسیاری از ادیان الهی و بشری صادق است و در آن‌ها نیز دین­پژوهانی که خارج از دایره معتقدان به آن دین هستند به مطالعات گسترده و عمیقی در خصوص آن دین می‌پردازند.

#### عالم دین و روشنفکر

در همین جا توجه به تفاوت میان عالم دینی و روشنفکر دینی نیز ضروری می‌نماید موضوعی که مباحثات فراوانی را از سوی اندیشمندان به خود اختصاص داده است. روشنفکر دینی نیز از جمله کسانی است که در مقایسه با افراد متعارف جامعه و حد معمول آن اطلاع بیشتری نسبت به علوم و آموزه‌های دینی داشته و همانند عالمان دینی، اطلاعات خوبی از دین و علوم دینی دارد؛ در واقع روشنفکر دینی نیز همانند عالم دینی، اهل اطلاع از علوم دینی بوده اما وجه ممیز این دو اندیشمند را می‌توان در این دانست که نشو و نمای اصلی عالم دینی در حوزه‌های علمیه بوده و وی از این خاستگاه به علوم اسلامی روی می‌آورد، اما روشنفکر، معمولاً در دانشگاه و تحصیل در مجامع علمی کلاسیک نشو و نما یافته و از آن خاستگاه به علوم اسلامی روی می‌آورد.[[20]](#footnote-20) از این نکته می‌توان پی برد که چرا به طور معمول، استنادات روشنفکران دینی به منابع دینی دست دوم است و در طرف مقابل نیز مراجعات عالمان دینی به منابع علمی دست دوم است. از همین روست که نگارنده مقاله «حلقه مفقوده میان عالم دینی و روشنفکر دینی» پیشنهاد طبقه‌ای جدید علمی را مطرح می‌کند که امتیازات هر دو طیف از عالمان و اندیشمندان را در خود جمع داشته باشد و زبان مفاهمه هر دو گروه را برخوردار باشد. [[21]](#footnote-21)

در اینجا لازم است که به یک ویژگی انحصاری که برای روشنفکران برشمرده می‌شود و ادعا می‌شود وجه ممیز آن‌ها از دیگر اندیشمندان است اشاره شود که همان «اطلاع به اوضاع زمانه» و درک تحولات آن و مأنوس و آشنا بودن با علوم روز است؛ در برخی از نوشتارها، برای ایجاد تقابل میان این دو طیف علمی، با تأکید بر امتیازات هر طیف، طرف مقابل را محکوم می‌کنند؛ از این روست که اظهار می‌دارند، روشنفکر با اعتماد به معلومات علوم روز خود، به نقد دین‌شناسی عالمان دینی رفته و آن را برداشتی سنتی از دین می‌خواند و خود معتقد به برداشتی نوین و متناسب با اوضاع زمانه برای دین می‌شود. البته واضح است که روشنفکران دینی همانند عالمان دینی، دارای طیفی وسیع بوده که از معتدلان شروع‌شده و تا افراطیانی که به هیچ‌وجه سنخیتی با دین و دین‌داران ندارند، پیش می‌رود.

در مجموع و با در نظر داشتن ویژگی‌های هر یک از عالمان دینی و روشنفکران دینی و با توجه به این تنوع اطلاق عنوان روشنفکر، به خصوص عنوان روشنفکر دینی، به نظر می‌رسد، تباین مصداقی واضحی بین عالم دینی و روشنفکر دینی وجود دارد و این دو با هم تطابق ندارند.

#### عالم دین و روحانی

به جا آوردن مناسک دینی و به پا داشتن شعائر دین، معمولاً در ادیان مختلف به دست گروهی خاص از دین‌داران صورت می‌گیرد که بسیار نزدیک به عالمان دین هستند. این سلسله‌مراتب و تفکیک وظایف در ادیانی چون مسیحیت و یا زردشت بسیار مشهود است که در آن‌ها گروهی خاص با نام «روحانی» شکل‌گرفته‌اند. در برخی ادیان، حتی برای این دسته از دین‌داران، لباس و فرم خاصی وجود دارد که آن‌ها را از دیگر مردم و نیز از عالمان دینی متمایز می‌کند. در اسلام نیز چنین وظایفی بوده و به پا داشتن برخی مناسک دینی همانند نماز جماعت و نماز جمعه و ... منوط به پیشگامی عده‌ای از دین‌داران است که صلاحیت‌های خاصی را دارا بوده و این تعالیم دینی اسلام هستند که زمینه پیشگامی این قبیل نخبگان دینی و پیروی مردم از ایشان را فراهم می‌نمایند به نحوی که در عرف مردم، این وظایف از گروه خاصی از دین‌داران توقع می‌رود؛ اما درعین‌حال چنان نیست که در اسلام ادعا شود که گروهی خاص با مسؤولیت خدمت رسانی به مردم در خصوص اقامه مناسک دینی وجود دارند.

عالم دینی با توصیفات فوق به کسی اطلاق می‌شود که پس از گذراندن دوره‌های آموزشی و تعلیم دیدن در حوزه‌های علمیه به عنوان صاحب‌نظر و اهل اطلاع تخصصی از علوم اسلامی شناخته می‌شود؛ چنین اندیشمندی اطلاعش از علوم اسلامی، همراه با اعتقاد و التزام به عمل به آن آموزه‌هاست و البته در این شناختش از علوم اسلامی، با مراجعه به منابع اصیل و دست اول کسب دانش کرده و اطلاعش از علوم و معارف دینی، بی‌واسطه است.

#### نهاد عالمان دینی

آیا می‌توان عالمان دینی را یک نهاد در اجتماع دانست؟ و به تبع آیا عالمان دینی یکی از نهادهای تربیتی و صاحب تأثیر تربیتی قلمداد می‌شوند؟

به نظر می‌رسد که مروری گذرا بر تاریخ شکل‌گیری و تبلور عالمان دینی، به خوبی نهاد اجتماعی بودن آن‌ها را به اثبات می‌رساند، چرا که تأکیدهای مکرر اسلام بر علم‌آموزی و اطلاع از تکالیف دینی، مسلمانان را واداشت که برای کسب تکلیف در قبال وظایف دینی به جستجوی پاسخ‌های خود بر آمده و در سایه رهنمایی متون دینی، راه چاره را مراجعه به عالمان دینی خود دیدند؛ همین نیاز مردم به دانستن مسائل مربوط به دینشان عامل اصلی برای شکل‌گیری جمع و طبقه‌ای از افراد جامعه با سلسله وظایف خاص و توقعات اجتماعی ویژه متوجه ایشان شد که می‌توان آن‌ها را به طور قطع یک نهاد اجتماعی نامید، نهادی اجتماعی متشکل از اندیشمندان و مطلعان دینی که پاسخگوی مطالبات دینی مردم هستند.

«نهاد» مفهومی جامعه‌شناختی است که معادل واژه «Institution» است و در لاتین از ریشه «Institutuere» به معنی مستقر کردن، ساختن و تثبیت کردن گرفته‌شده و در معانی مختلفی از جمله تأسیس و موسسه به‌کاررفته که نزدیک‌ترین معنا به مقصود جامعه‌شناختی است و اولین بار توسط دکتر غلامحسین صدیقی، واژه «نهاد» به عنوان معادل فارسی آن پیشنهاد شد.[[22]](#footnote-22)

در جامعه‌شناسی، نهاد اجتماعی مبین واقعیتی است که در جامعه ساخته و یا استقرار یافته است؛ و حتی برخی جامعه‌شناسی را علم به نهادها تعریف کرده‌اند. در این علم، نهادها را به دو نوع نهاد اصلی یا اولیه و نهاد فرعی یا ثانویه تقسیم می‌کنند که نهاد اولیه بر آمده از نیازهای اساسی و همیشگی انسان‌ها بوده و در مقابل نهادهای ثانوی برای پاسخ‌گویی به نیازهای ثانوی شکل گرفته‌اند. هر چند در مورد تعداد نهادهای اصلی و پایه‌ای تقریباً اتفاق نظر هست ولی در مورد نهادهای فرعی دیدگاه‌ها و نیز جوامع بسیار مختلف‌اند.

به منظور تبیین جامعه‌شناختی «نهاد عالمان دینی» لازم است که مفهومی جامعه‌شناختی دیگر را نیز بازشناسی کرد، در جامعه‌شناسی، مفهومی قرین و در کنار نهاد استعمال می‌شود که البته گاهی هم به اشتباه به جای آن می‌نشیند و آن مفهوم موسسه یا سازمان است که مفهومی مغایر با مفهوم نهاد است.

دکتر سازگارا در بیان تفاوت این دو مفهوم چنین می‌نگارد؛

«اگر چه گاهی در مکالمات روزمره این دو اصطلاح به جای هم به کار گرفته می‌شوند، ولی جامعه‌شناسان برای اختلاف معنایی زیادی برای آن‌ها قائلند. با تعریف این دو کنار هم وجوه تمایز آن‌ها روشن‌تر می‌گردد. تعلق به یک موسسه امکان پذیر است، ولی به مفهوم جامعه‌شناسانه نمی‌توان متعلق به یک نهاد بود. همچنین مشاهده یک گروه از اشخاص در تعامل یا یکدیگر امکان دارد. به طور مثال تعامل در خانواده (پدر و مادر و فرزندان) قابل رویت است و خانواده به عنوان گروهی اجتماعی مطرح است، زمانی که خانواده تحت عنوان نهاد مطرح است قابل رویت نیست، چرا که یک پدیده انتزاعی و مجرد است.»[[23]](#footnote-23)

وی در ادامه و در بیان رابطه این دو چنین می‌گوید:

«به ضمیمه هر نهاد حداقل یک موسسه وجود دارد که عمل یا اعمالی از نهاد را بر عهده دارد. موسسه‌ها اسم دارند، مکان پذیرند و به عبارتی می‌توانند در مکان جایگزین شوند، دارای اعضایی طبق سلسله‌مراتب هستند و همچنین سازمان یافته‌اند. به عنوان مثال موسسه‌های مطبوعاتی ضمیمه نهاد ژورنالیسم هستند.»[[24]](#footnote-24)

با این بیان که گذشت می‌توان مدعی شد که «نهاد دین» نهادی اساسی و اولیه است که به ضمیمه آن سازمانی تحت عنوان عالمان دینی قابل طرح و اثبات جامعه‌شناختی است؛ و تعبیر نهاد عالمان دینی، تعبیری همراه با قدری مسامحه است و نمی‌توان آن را نهادی اساسی تلقی نمود مگر اینکه مقصود از نهاد عالمان دینی، خرده نهاد عالمان دین باشد همانند تعبیر سازگار در مورد نهاد ژورنالیسم و ... که در آن‌ها از خرده نهادها و نهادهای فرعی، به نهاد تعبیر شده است.

حال که روشن شد عالمان دینی را می‌توان مشمول اصطلاح تخصصی جامعه‌شناختی «نهاد اجتماعی» دانست می‌توان با اطمینان، از قواعدی که در جامعه‌شناسی در خصوص نحوه تعامل نهادهای اجتماعی با یکدیگر و نیز دیگر مباحث مطرح در این خصوص بهره برد، از جمله این قواعد مربوط به نهادها این است که؛

«برای آنکه جامعه‌ای کارکرد مؤثری داشته باشد، نهادهای بنیادی آن باید به گونه‌ی کارآمد و سازنده‌ای با هم ارتباط داشته باشند. توازن متناسب و گهگاه ظریفی باید میان نهادهای خانوادگی، حکومتی، مذهبی، اقتصادی و آموزشی برقرار باشد. از آنجا که نهادهای مختلف کارکردهای گوناگونی را انجام می‌دهند که گهگاه در یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند، برقراری توازن یاد شده گاه دشوار می‌گردد. هر چند که نهادهای گوناگون ممکن است بتوانند نیاز مشابهی را برآورده سازند، اما به هر روی ضرورت دارد که نهاد واحدی بر نهادهای دیگر چیرگی داشته باشد و نفوذ چشمگیری بر نهادهای دیگر اعمال کند.»

در ادامه این مباحث جامعه‌شناختی و در تأیید این نکته جامعه‌شناسانه، مثالی از فضاهای تربیتی آورده شده است که مناسب برای طرح است و البته این مثال در تربیت دینی نیز به طور کامل قابل ادعا است:

«هم نهاد خانواده و هم نهاد رسمی آموزشی در اجتماعی کردن نوجوان سهیمند. در یک جامعه‌ی صنعتی نوین، مدرسه مسئولیت اصلی اجرای کارکرد آموزشی را برعهده دارد؛ اما در اجتماعات کشاورز روستایی، خانواده بیشترین نقش را در آموزش دارد، زیرا این چشم‌داشت وجود دارد که کودکان روزی مسئولیت‌های اداره‌ی مزرعه‌ی خانوادگی را برعهده گیرند.»[[25]](#footnote-25)

این نکته تأییدکننده دغدغه اصلی نگارنده این اثر در بیان مسأله است که ضرورت دارد تلائم و هماهنگی میان عوامل دخیل در تربیت دینی برقرار شود تا از این تعارض نهادها و عوامل تربیتی متعدد در خصوص تربیت دینی کاسته شود و عملیات تربیت دینی به فرجام خود نائل شود. چرا که به اذعان این جامعه‌شناسان، اگر این اشتراک نهادهای اجتماعی در حوزه فعالیت، از حالت رقابت به همکاری تبدیل نشود، ممکن است به تقابل و تعارض آن‌ها و تداخل کارکرد آن دو نهاد منجر شود:

«نهادهای اجتماعی در چارچوب یک جامعه چنان در هم تنیده‌اند؛ اما با این همه عنصر نیرومندی که از رقابت در میان نهادهای اجتماعی وجود دارد ممکن است در نهایت به تضعیف عنصر یا عناصر سازنده یک نهاد بینجامند. این روح رقابت برای آن وجود دارد که هر نهادی به دلیل انجام انواع کارکردهای ضروری، ممکن است با نهاد دیگری که کارکرد مشابهی را انجام می‌دهد، به رقابت پردازد. در اینجا باید یادآور شد که برخی از نهادها ممکن است نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر نهادهای دیگر داشته باشند.»[[26]](#footnote-26)

### ۱-3-3. نقش

«نقش» مفهومی است که ظهور و بروز اصطلاحی آن تاریخی کهن ندارد، چرا که این مفهوم چنانچه متخصصان نگاشته‌اند، مفهومی است که در مرز تلاقی چند رشته علمی واقع‌شده و در واقع اعمال نظر و دقت در این مباحث میان‌رشته‌ای بوده که منشأ توجه به این قبیل مفاهیم شده است. چنانچه نگارنده کتاب پرقیمت «مفهوم نقش در روان‌شناسی اجتماعی؛ مطالعات تاریخی – انتقادی» نگاشته؛ «مفهوم نقش را می‌توان در سه سطح از حقیقت مورد توجه قرار داد: سطح جامعه‌شناختی، سطح شخصیتی و سطح میان فردی» این خود شرحی کوتاه از صحنه بسیار پر ازدحام تعاریف ارائه‌شده برای این مفهوم نوظهور است که تلاشی وافی برای نظم دهی و تنظیم آن‌ها را می‌طلبد؛ بر همین منوال نگارنده در ارائه و طبقه‌بندی تعاریف مطرح برای نقش به طبقه‌بندی نیمن و هیوز[[27]](#footnote-27) اشاره می‌کند که سعی داشته‌اند‌انبوه توصیف ناپذیر تعاریف مختلف، نحوه استفاده و الزامات مفهوم نقش» نظمی دهند و این تعاریف را در سه طبقه تقسیم‌بندی کرده‌اند:

1. تعاریفی که از نقش برای توصیف فرایند پویای رشد شخصیت استفاده کرده‌اند.
2. تعاریفی با کمک اصطلاحات مربوط به جامعه که چونان یک کل در نظر گرفته‌شده.
3. تعاریفی که به کمک اصطلاحات گروه‌هایی اختصاصی موجود در بطن جامعه تحقق‌یافته.[[28]](#footnote-28)

نگارنده این کتاب، با بررسی جامعی که در خصوص اطلاقات مختلف این مفهوم در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و نیز روان‌شناسی اجتماعی انجام داده است، در نهایت به این تعریف مختار برای مفهوم نقش می‌رسد:

«از پی تحلیل کنش نقش دار و تعیین سطوح مختلف حقیقت که از الزامات آن است، مفهوم نقش چون الگویی پدیدار می‌شود که رفتارهای افراد در تعامل به آن تکیه دارد بنابر این ما پیشنهاد می‌کنیم که نقش را این‌گونه تعریف کنیم:" الگویی متشکل از رفتارها و مربوط به موقعیت فرد در مجموعه‌ای تعاملی". به نظر می‌رسد این تعریف که عمداً به گونه‌ای بسیار کلی بیان شده، با غالب برداشتهایی که تا به این جا بررسی کردیم هماهنگی دارد و معانی مختلفی را که این مفهوم در زمینه‌ای خاص می‌تواند اخذ کند، در خود جمع دارد.»[[29]](#footnote-29)

ناگفته پیداست که آن اطلاقی از نقش در این جا مورد نظر است که با تعاریف جامعه‌شناختی بیشتر همراه و همساز است، در عنوان این نوشتار که در صدد بررسیدن «نقش عالم دینی در تربیت دینی» است، بیشتر مفهوم اجتماعی و جامعه‌شناختی نقش مورد نظر است تا مفهوم روان‌شناختی و یا شخصیتی آن. با لحاظ این نکته، در تعریف نهایی نگارنده اثر، آن ماری روش بلاو اسپنله[[30]](#footnote-30) برای این مفهوم، قیدهای ذکرشده در تعریف معنایی خاص می‌یابند چنانچه وی می‌نویسد که:

«موقعیت در این جا به صورت مقام در می‌آید؛ الگوی رفتاری به کمک توافق اعضای گروه معلوم می‌شود و برای گروه ارزشی عملکردی دارد.»[[31]](#footnote-31)

این اشاره‌ای فهرست‌وار به مباحث پردامنه‌ای است که در این کتاب در خصوص تعریف جامعه‌شناختی مفهوم نقش ارائه داده است که با ملاحظه آن‌ها باید گفت که نقش در تلقی مورد نظر در این اثر، به صلاحیت‌های که برای صاحب این مقام اجتماعی وجود دارد و باید آن‌ها را کسب نماید، اشاره دارد و نیز با توجه به این نکته که؛

«اگر نقشهای اجتماعی که جامعه کلی را توصیف می‌کنند در سطح این جامعه مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم که آن‌ها بیشتر به دسته‌ها مرتبط می‌شوند تا گروهها و بیشتر در زمینه‌ای نهادی قرار می‌گیرند تا سطحی غیر رسمی.»[[32]](#footnote-32)

این بدان معناست که در سلسله انواع نقش‌ها، نقش مورد نظر در این تعریف نقشی است از قبیل نقش‌های نهادی و یا نقش‌های طبقه اجتماعی و یا حداقل از قبیل نقش‌های حرفه‌ای و می‌توان از این نوشتار توقع پاسخگویی به این قبیل سؤالات از نقش عالم دینی را داشت؛ البته لازم به ذکر است که اگر عالم دینی را به عنوان یک عامل تربیتی در کنار دیگر عوامل تربیتی دخیل در تربیت دینی متربیان در نظر بگیریم، بحث در مورد نقش عالم دینی رنگ و بوی بحث از نقش یک عضو در تربیت را در کنار دیگر اعضای دخیل در تربیت به خود می‌گیرد.

دکتر داوودی نیز در کتاب «نقش معلم در تربیت دینی» به همین تحلیل جامعه‌شناختی از نقش اشاره داشته و این تلقی از نقش را مبنای بررسی خود قرار می‌دهد و چنین توضیح می‌دهد که:

«در جامعه‌شناسی مراد از نقش در اصطلاحِ نقشهای اجتماعی (Social roles) رفتارهای مورد انتظار جامعه‌اند‌Social Position) جای دارند»

از همین روست که ایشان در توضیح مفهوم مورد نظر خود از نقش، چنین می‌نگارد که:

«امروزه این واژه در زبان فارسی تحت تأثیر معنای «role» و «Social roles» بیشتر در معنای رفتار و تأثیر بالفعل یا مورد انتظار به کار می‌رود.»[[33]](#footnote-33)

پس در نهایت باید گفت که مفهوم مورد نظر از نقش در این عنوان بدین قرار است: «الگویی متشکل از رفتارهای مربوط به مقام و موقعیت عالمان دینی در نهاد تربیت اسلامی که انتظار می‌رود در تعامل با دیگر عوامل و نهادهای دخیل در تربیت دینی از خود بروز دهند.»

در تکمیل این مفهوم شناسی مطرح‌شده در مورد اصطلاح «نقش» توجه به این نکات ضروری به نظر می‌رسد تا استعمال این اصطلاح دارای مفهوم جامعه‌شناختی، مطابق بامعنای مورد نظر در این نوشتار شود؛

اولاً نقش در این نوشتار ناظر به تعامل میان افراد در جمع علمی و تربیتی و به تعبیری در روابط میان مربّی و متربّی (که با نظر دقیق‌تر محدود به تربیت دینی است) خلاصه شده و اگر در توضیح اصطلاح «نقش» در اینجا صحبت از «الگوی تشکیل یافته از رفتارهای متناسب از موقعیت» به میان می‌آید، آنچه مورد نظر است، موقعیت تربیتی که بیان‌گر جایگاه عالم دینی در نهاد تربیت اسلامی در تناظر با جایگاه متربی در این نظام است؛

ثانیاً آنچه منشأ مشروعیت یافتن این الگوهای رفتاری مورد انتظار می‌شود و به تعبیری آن منبع و مصدری که این انتظار و توقع رفتاری را توجیه می‌کند، همان دین و متون اسلامی است و نه توقعات برخاسته از جمع و جامعه؛

ثالثاً منظور از الگوی رفتاری در این مفهوم شناسی، همان وظایف و مسؤولیت‌هایی است که بر اساس منابع دینی از عالم دینی در تعامل تربیتی خود با متربیان و با دیگر عوامل انسانی دخیل در تربیت دینی انتظار می‌رود، چرا که بر اساس آنچه در بیان مسأله این پژوهش آمد، متون دینی و اسلامی، به بهترین وجه بیان‌کننده مرزهای نقش‌آفرینی و ایفای مسؤولیت عوامل انسانی دخیل در تربیت دینی هستند و در این منطق، عالمان دینی نیز همانند دیگر عوامل انسانی و نیز همانند تمامی متربیان، همگی مکلف بوده و وظایفی تربیتی به عهده‌دارند.

در نهایت باید اذعان داشت که برای اصطلاح «نقش» دو مفهوم قابل طرح است؛ مفهومی توصیفی که در بیانات جامعه‌شناسان چنین اطلاقی رایج است و در طرف مقابل، مفهوم تجویزی آن است که به معنی «وظیفه و مسؤولیت» بوده و به نوعی مترادف آن است. در نوشتار حاضر اصطلاح «نقش» با همین مفهوم تجویزی و دستوریش به‌کاررفته است و آنچه از مباحث جامعه‌شناختی در این خصوص بیان شد، به منظور روشن ساختن زوایای دیگر چنین مفهومی بود.

## مقدمه

قبل از طرح و نقد ادله‌ای که تعیین‌کننده وظایف عالم دینی در تربیت دینی هستند، نکته‌ای شایسته بحث و بررسی است و آن مشخص ساختن اصل اولی در تربیت دینی است؛

فایده تعیین نمودن اصل اولی در هر مبحثی این است که در آن صورت، هرگاه در مصداق خاصی دلیلی معین، تعیین تکلیف ننمود، به این اصل اولی رجوع شده؛ بر اساس آن رفتار می‌شود؛ نیز در مورد که دو دلیل در یک مصداق خاص اقامه شد و هر دو دلیل معارض بودند و وجهی برای ترجیح یک دلیل بر دیگری پیدا نشد؛ در این صورت نیز دو دلیل تساقط کرده و به اصل اولی، رجوع می‌شود.

برای به دست آوردن اصل اولی در وظیفه و نقش عالم دینی در قبال تربیت دینی متربیان، لازم است بازگشتی به مبحث وظیفه تربّی که بر دوش متربیان است داشته باشیم و آنگاه به مبحث نقش مربیان در تربیت دینی بازگشته، اصل اولی در مورد نقش ایشان را در عرصه تربیت دینی به دست می‌آوریم.

اینکه در خصوص تربیت دینی، تربیت کردن مربّیان و اقدام ایشان به تربیت متربّیان، شکل‌دهنده این اصل اولی است یا اینکه تربّی و تربیت شدن خود مکلفان شکل‌دهنده اصل اولی در این مقام است، چنانچه در مورد فراگیری احکام و دستورات دینی این بحث به صورت جدی مطرح است که آیا «اولی بودن وظیفه تعلم علوم دینی» از سوی یکایک مکلفان قابل دفاع است یا اینکه نظریه «اولی بودن تقلید در مسایل دینی» باید پذیرفته شود؛ بدیهی است که تفاوت برداشت در اين نکته، نقش تعیین‌کننده در نحوه تفسير و برداشت از ادله بعدي داشته و گذشته از آن در هنگام شک در دلالت دلیلی و یا مجموع ادله و عدم دستیابی به دلیلی قانع‌کننده و یا در صورت تعارض ادله، به این اصل اولی و دلیل حاکم رجوع می‌شود و همین اصل تعیین‌کننده تکلیف در آن موقعیت است. با توجه به اين نکته است که در می‌یابیم، تعیین اصل اولی در این بحث، در واقع، نکته‌ای پيشيني براي بررسی‌های بعدي است؛ و اين بحث در واقع نوعي تأسیس اصل در نقش‌آفرینی عالم ديني در تربيت ديني از منظر آيات و روايات است.

ادله وجوب النظر و المعرفة اولی بودن وظیفه تعلم علوم دینی و به تبع آن اولی بودن وظیفه تربّی دینی را در مقابل وظیفه تربیت دینی ثابت می‌کند. چرا که عقل مستقلاً حکم می‌کند به اینکه انسان برای دفع ضرر محتمل در ترک تحصیل معرفت و یا برای قیام به شکر منعم و نیز به منظور پیمودن مسیر کمال لازم است جهت تحصیل معرفت اقدام نماید و البته در این حکم نیازی به تأکیدات شرعی ندارد و همه آن‌ها احکامی ارشادی به این حکم درک شده توسط عقل به نحو استقلالی هستند. از این رو این تکلیف، تکلیفی خواهد بود عینی، تعیینی و البته غیری که برای فراهم آمدن زمینه شناخت دین و عمل به دستورات آن باید امتثال شود. با این وصف، اولی بودن وظیفه تربّی دینی از سوی یکایک مکلفان و نه تربیت دینی از طرف عالم دینی ثابت می‌شود.[[34]](#footnote-34)

حال که اصل اولی در مورد تربّی به دست آمد؛ به ادله مربوط به عالم دینی مراجعه کرده؛ جایگاه مبنایی وی را در قبال تربیت دینی به دست می‌آوریم؛

در مجامع روایی شاهد روایاتی هستیم که بر اخذ میثاق از علما برای تعلیم جاهلان دلالت دارند که مهم‌ترین آن‌ها موثقه طلحة بن زید است که می‌فرماید:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْداً بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»[[35]](#footnote-35)

امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام خواندم، خداوند متعال از جاهلان عهدی برای طلب علم نگرفته، مگر این‌که از عالمان عهدی برای بذل علم گرفته است؛ زیرا علم پیشتر از جهل است.

طبق اين روايت خداوند متعال از عالمان عهد گرفته است كه علومی را که فراگیری آن‌ها واجب است، به جاهلان بياموزند و گرفتن عهد از علما به وجوب تعليم بر آن‌ها دلالت مي­كند. از سویی، قدر متیقن علومی که فراگرفتن آن‌ها واجب است، آموزش احکام الزامی مورد ابتلا است؛ بنابراین، این روایت به وجوب تعلیم احکام الزامی مورد ابتلا دلالت می­کند. این بیان شریف دلالت دارد که قبل از موظف شدن جاهل به علم آموختن، عالم موظف شده است که به او علم بیاموزد، این تلازمی که بین علم آموختن و علم آموزاندن برقرار شده است، مطلق بوده و محدود به موارد خاصی نشده است، از این رو می توان حکم نمود که هر جا قرار است جاهل وظیفه ای داشته باشد، پیش از آن عالم موظف و مکلف به آموختن به وی شده است، این به معنی وظیفه مندی مطلق عالم دینی در تربیت دینی (البته بسته به درجه اهمیت امر تربیتی مورد نظر) است که با توجه به تعلیل ذیل روایت «لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ» این استدلال قابل پذیرش تر می‌شود. البته نباید از نظر دور داشت که محطّ اصلی روایت در مورد علم‌آموزی است و نه تربیت و سرایت دادن حکم آن به تربیت به دلیل تنقیح مناط است که در این مورد مانعی از اجرای آن نیست.

## ۳-2. ادله­ی خاصه­ی نقش عالم ديني در تربيت ديني

در کنار ادله­ی عامه‌ای که برای اثبات نقش و وظیفه عالم دینی در تربیت دینی به آن‌ها استناد شد (و البته بیان شد که آن ادله مخصوص عالم دینی نبوده و اقتضای عام بودن آن ادله این است که در مورد دیگر مکلفین و نیز در دیگر ابواب فقهی نیز سریان و جریان داشته باشند) در این مقام به ادله‌ای استناد می‌شود که به خصوص وظیفه عالم دینی در تربیت دینی‌اشاره داشته و مستقیما حکم مربوط به عالم دینی در تربیت دینی را بیان می‌کنند و به دیگر تکالیف عالم دینی و یا تکالیف تربیتی دیگر مکلفین اشاره ندارند و جریان آن ادله در خصوص نقش عالم دینی در تربیت دینی است.

در این بخش، ادله خاصه بسیار متعدد و متنوعی قابل استناد و استدلال است ولی به دلیل اختصار و ایجازگویی، تنها به یک قاعده فقهی و یک دسته از ادله قرآنی و یک دسته از ادله قرآنی – روایی و یک دسته از ادله قرآنی- روایی- عقلی و در پایان به سه دلیل روایی خاص استناد می‌شود. با این توضیح که در مورد تنوع ادله خاصه ارائه شد، ادله‌ای که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند، به قرار ذیل اند؛

1. قاعده ارشاد جاهل (قاعده فقهی)
2. آیات ناظر به نقش علماء در میان امت‌های پیامبران (دلیل قرآنی محض)
3. آیات ناظر به نبوت عموم انبیاء به ضمیمه روایت «العلماء ورثة الأنبیاء» (دلیل قرآنی– روایی)
4. آیات ناظر به رسالت پیامبر اسلام با تعمیم آن‌ها به علماء (دلیل قرآنی- روایی- عقلی)
5. بیانات امیر المومنین علیه السلام در نهج البلاغه (دلیل روایی محض)
6. نامه امام سجاد علیه السلام به زهری (دلیل روایی محض)

### ۳-2-2. آیات ناظر به نقش علماء در میان امت‌های پیامبران

تعدادی از آیات نورانی قرآن کریم که به بحث از عالمان دینی پرداخته است، نقش و وظیفه‌ای را که از عالمان دینی در عین حضور انبیاء توقع می‌رود، مورد اشاره قرار داده و در واقع استدلال به این دسته از آیات، نتیجه دهنده اهمّ وظایف و نقش‌هایی است که از عالم دینی در عین حضور پیامبران الهی (و یا حجت الهی اعم از امام معصوم علیه السلام) مورد انتظار قرآن است. نتایج به دست آمده از این آیات بیانگر تمامی وظایف عالمان دینی نیست، چرا که این آیات در پیشفرض خود این نکته را دارند که اهم وظایف تربیتی در خصوص تربیت دینی مردم از سوی خود نبی (و یا امام معصوم علیه السلام) انجام می‌پذیرد و چنانچه بیان شد، این قبیل آیات که روی سخنشان عالمانی است که در عین حضور انبیاء در جامعه و در میان مردم هستند، نقش‌ها و وظایفی را که بر عهده عالمان دینی در این شرایط می‌گذارند، وظایفی است که در خصوص تربیت دینی مستقیما به عهده ایشان قرار گرفته؛ درعین‌حال این وظایف، در سایه و در حاشیه نقش‌آفرینی انبیاء در خصوص تربیت دینی امت خود است و در نتیجه استنباط وظایف عالمان دینی در صورت عدم همراهی و همزمانی ایشان با انبیاء، نیاز به اقامه ادله دیگری دارد.

در میان آیات شریفه­ی قرآن در خصوص بحث از نقشی که عالمان دینی در قبال تربیت دینی مردم باید ایفا کنند، چند آیه قابل بررسی است؛ این آیات به ترتیب ورود در قرآن به شرح ذیل‌اند که پس از طرح و بررسی، میزان دلالت آن‌ها بر موضوع مورد نظر در نوشتار، بیان می‌شود:

##### ۱. بقرة: ۴۴

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

در این آیه شریفه به پیشرو بودن عالمان دینی در عمل به تعالیم کتاب تأکید شده است و ایشان را با بیان استفهام توبیخی، بازخواست کرده است که چرا شما که مردم را امر به برّ و نیکی می‌کنید، خود را فراموش کرده و خود به برّ و نیکی عمل نمی‌کنید؟!

##### ۲. بقره: ۷۹

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْترَُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

این آیه شریفه­ی قرآنی به حقیقت تحریف آیات الهی از سوی علمای یهود اشاره دارد که خود به جعل احکام و دستوراتی اقدام می‌کردند و درعین‌حال با استفاده از جهل و بی خبری مردم آن‌ها را به خدا نسبت می‌دادند که البته خدای متعال که عالم به خیانت‌های ایشان است، این اسرار را بر ملا می‌کند و به آن‌ها هشدار می‌دهد.

البته در بررسی مدلول این آیه و نیز مجموعه آیات شریفه دیگری که حامل همین مضمون هستند[[36]](#footnote-36)، این احتمال هم هست که آن‌ها بیان‌کننده ضرورت پرهیز عالمان از کتمان آیات الهی و لزوم بیان حقایق کتاب خدا بوده و بر ترک چنین عملی، عقوبت‌های شدیدی را بیان می‌دارند و البته واضح است که تحریف آیات الهی و کتمان آن‌ها لازم و ملزوم یکدیگر بوده و به هر ترتیب چنین تکالیفی تنها متوجه عالمان دینی است و شخص جاهل نسبت به معارف دینی، مخاطب به چنین خطابی برای پرهیز از کتمان حقایق و معارف دین نمی‌شود. این مدلول در ضمن ادله­ی عامه نیز تحت عنوان ادله­ی حرمت کتمان علم اشاره شد و اگر این آیات را بر حرمت کتمان علم حمل کنیم، اهم ادله قرآنی آن قاعده در اینجا مرور شده است.

##### آل‏عمران: ۷۹

كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَ بِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ

در این آیه شریفه نیز همانند آیه شریفه بقره/۴۴ به پیشرو بودن عالمان دینی در عمل به تعالیم کتاب تأکید شده است، اما به خلاف آن آیه، عالمان دینی در این آیه، امر به تربیت‌یافتگی و تخلّق به آنچه به دیگران می آموزند شده، مأمور می شوند که به مسائلی که در صدد آموزش­شان برآمده­اند، در درجه اول خودشان جامه­ی عمل بپوشانند؛ آنگاه در مقام آموزش آن‌ها به دیگران برآیند.[[37]](#footnote-37)

##### مائدة: ۴۴

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتي‏ ثَمَناً قَليلاً وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ

در این آیه، با بیان وصف حال عالمان ربانی، حکم کردن بر اساس کتاب الهی و حاکم ساختن شرع الهی را به عنوان وظیفه‌ای از وظایف عالمان دینی شمرده است. دقت در ترتیب مباحث آیه و عطف «الربانیون و الاحبار» به «النبیون»، مشیر به این مطلب است که این وظیفه، برای عالمان دینی همانند انبیاء الهی ثابت شده و به نوعی در امتداد رسالت آن­ها برای عالم دینی تعریف شده است.

##### مائدة: ۶۳

لَوْ لا يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُونَ

آیه شریفه به توبیخ عالمان دینی پرداخته است که چرا ترک نهی از منکر نموده و متدینین را از این اعمال ناپسند (الإثم و العدوان و أكل السحت‏)[[38]](#footnote-38) باز نداشته اند. این بیان نشانگر وظیفه خاص عالمان دینی در امر به معروف و نهی از منکر است و بدیهی است، در حالی که عموم مردم به معصیتی مبتلا باشند، این وظیفه نهی از منکر منحصر به عالمان دینی می‌شود.

##### توبة: ۳۱

اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

لسان آیه در مقام بیان مستقیم وظیفه و نقش عالمان دینی در تربیت دینی مردم نیست بلکه سیاق مذمت آمیز آن بیانگر نوعی خروج از حدود وظیفه تربیتی عالمان دینی در خصوص تربیت دینی مردم است که آن همان عدم خروج از مسیر ربوبیت الهی و محدود دانستن ایفای نقش تربیتی از سوی عالمان دینی در حدود ربوبیت الهی است و عدم استقلال عالمان و یا غیر خدا در ربوبیت.

##### توبة: ۳۴

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ

آیه شریفه با بیان دیگری به لزوم ثبات قدم و پیشرو بودن عالمان دینی در عمل به تعالیم دینی و عدم صدور تعدی و تجاوز از آن‌ها اشاره دارد و البته به تعبیر علامه طباطبایی، این مفسده و معصیت، مهم‌ترین معصیتی است که موجب اختلال نظام حیات در زندگی مومنین است و آن سوء استفاده از اموال مردم است؛ و جالب توجه اینکه در دعوت تمامی انبیاء این نکته مورد تاکید قرآن است که ایشان در قبال دعوت خود نه تنها از دست اندازی و تعدی در اموال مردم نهی شده‌اند که از مردم هیچ اجری را نیز مطالبه نمی‌کردند.

##### توبه: ۱۲۲

وَ مَا كاَنَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِن كلُ‏ِّ فِرْقَةٍ مِّنهُْمْ طَائفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فىِ الدِّينِ وَ لِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيهِْمْ لَعَلَّهُمْ يحَْذَرُونَ

آیه شریفه وظیفه اولی هر یک از مومنین را بیان می‌کند که ضرورت دارد عده‌ای از مومنین به جای نفر به میدان جهاد به دنبال کسب علم و تفقه در دین بروند در نتیجه به انذار مردم بپردازند؛ بحث مفصل از این آیه در ادامه و در ضمن بررسی ادله انذار رسل خواهد آمد.[[39]](#footnote-39)

##### فاطر: ۲۸

وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ كَذلِكَ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ غَفُورٌ

حصری که در این آیه شریفه است مفید این نکته است که عالمان دینی شایسته‌ترین افراد به خشیت الهی هستند و این توصیف در آیه شریفه مستبطن یک تجویز است که عالم دینی باید به این صفت خشیت الهی بیش از هر کس دیگر متصف باشد.

##### اعراف: ۱۷۵-178

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَنُ فَكاَنَ مِنَ الْغَاوِينَ (۱۷۵) وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بهَِا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلىَ الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَئهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تحَْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَترُْكْهُ يَلْهَث ذَّالِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بَِايَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱۷۶) سَاءَ مثلاً الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بَِايَتِنَا وَ أَنفُسَهُمْ كاَنُواْ يَظْلِمُونَ (۱۷۷) مَن يهَْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِى وَ مَن يُضْلِلْ فَأُوْلَئكَ هُمُ الخَْاسِرُونَ (۱۷۸)

در این آیات سوره اعراف، با شرح مفصل قصه بلعم باعورا که پس از عمری بندگی خدا و رسیدن به مقامات والای معنوی، از مسیر بندگی خدا منحرف شده و به دنیا پرستی و شهوت رانی کشیده می‌شود و لایق این تعابیر تحقیر آمیز قرآنی می‌شود. آیات به روشنی وظیفه پیروی از آیات الهی و پرهیز از هوی پرستی و به تعبیری آخرت گرایی و دنیا گریزی را به عهده عالمان دینی می‌گذارد و در تعبیر آغازین این فراز آیات (وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى...) اشاره به ویژگی اسوه بودن عالمان دینی برای دیگر مردم که در این آیه همان بنی اسرائیل هستند، دارد.

### ۳-2-3. آیات ناظر به نبوت عموم انبیاء به ضمیمه روایت «العلماء ورثة الأنبیاء»

به منظور دستیابی به نتیجه مطلوب در بررسی این طایفه از آیات، به گزارش اجمالی آیاتی که بر مدعا دلالت دارند اکتفا شده و از بررسی مفصل این آیات پرهیز می‌شود؛ لازم به ذکر است که این قبیل آیات با ضمیمه نمودن مفاد و مؤدای آن‌ها به قاعده‌ی مستفاد از روایت معروف «العلماء ورثة الأنبیاء» نقش و وظایف عالم دینی در تربیت دینی را نتیجه می‌دهند؛ چرا که در صورت اثبات قاعده مذکور، هر نقش و وظیفه‌ای که برای انبیاء حداقل در حیطه هدایت و راهنمایی دینی مردم و تلاش در راستای تربیت دینی مردم اثبات می‌شود، برای عالمان دینی نیز از باب وارث و میراث دار انبیاء بودن ثابت می‌شود.

در خصوص وظایف استنباط شده از این دلیل، این نکته جالب توجه است که هر چند این احکام به خلاف احکام استنباط شده از دسته پیشین آیات شریفه به دست آمد، با واسطه برای عالم دینی اثبات می‌شوند، اما جزئیات بیشتری را در مورد تربیت دینی در بر دارند و از سویی نیز، تسرّی آن‌ها به عالمان دینی که در عصر حضور انبیاء نیستند، کم مؤونه‌تر است و نیز همانند آیات بیانگر رسالت پیامبر اسلام (که در ادامه خواهد آمد) نیاز به اثبات واسطه خلافت ائمه علیهم السلام برای پیامبر اکرم آنگاه جانشینی عالمان از ائمه علیهم السلام ندارد و به طور مستقیم و بی‌واسطه، نقش بیان شده در آیات قرآن برای انبیاء را به عالم دینی نسبت می‌دهد.

#### مدلول آیات ناظر به نبوت عموم انبیاء

مجموعه آیاتی که دلالت بر نقش و وظیفه انبیاء در تربیت دینی امت خود دارند، در ذیل این عناوین قابل تقسیم‌بندی هستند؛

###### امامت در هدایت

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيرَْاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَوةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَوةِ وَ كاَنُواْ لَنَا عَبِدِينَ (انبیاء: ۷۳)

انبیاء امامان هدایت الهی بوده و بدیهی است که یافتن شایستگی امامت هدایت، حکایت از وجود شرایط بسیار سخت آن در انبیاء دارد و با توجه به اینکه ویژگی‌های بسیار مهمی برای احراز این جایگاه لازم است، می‌توان به عنایت ویژه خدای متعال به انبیاء به انبیاء پی برد به اینکه خدای متعال آن توانمندی‌ها را در رسولان خود فراهم ساخته است و البته در هیمن راستا در ادامه این سوره و تا آيه ۹۱ به شرح‌حال چندى از انبياء الهى پرداخته و نعمت هاى ویژه الهى بديشان را يادآور مى شود.

###### بشارت و انذار

رُسُلاً مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللَّهُ عَزيزاً حَكيماً (نساء: ۱۶۵)

وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشرِِّينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيهِْمْ وَ لَا هُمْ يحَْزَنُونَ (انعام: ۴۸)

وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يجَُدِلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُواْ بِهِ الحَْقَّ وَ اتخََّذُواْ ءَايَاتىِ وَ مَا أُنذِرُواْ هُزُوًا (کهف: ۵۶)

مدلول دو آیه اول و دیگر آیات مشابه توصیف انبیاء به این دو صفت است که اثبات کننده این وظیفه برای ایشان بوده ولی درعین‌حال دلالت دو آیه بعدی و دیگر آیات مشابه آن‌ها قوی‌تر است چرا که در آن‌ها بیان به صورت حصری (وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ) وارد شده است و این نحو بیان دلالت بیشتری بر وظیفه بشارت و انذار داشتن انبیاء دارد.

###### دعوت به بندگی خدا

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِى إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَاهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَ قَالُواْ اتخََّذَ الرَّحْمَانُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) (انبیاء: ۲۵ - ۲۷)

این قبیل آیات که مجموعه آیات بعدی تحت عنوان آیات «رهزن ایمان مردم نشدن» آمده است تکمیل کننده آن‌ها بوده و در این آیات سخن از ابلاغ این رسالت مهم الهی مبنی بر دعوت مردم به قبول الوهیت خدای متعال و شریک قائل نشدن برای خدا در بندگی و پرستش است که این مضمون در آیات متعددی از آیات قرآن به عنوان یک وظیفه عمومی انبیاء در تربیت دینی امت خود تکرار شده است.

###### رهزن ایمان مردم نشدن

مَا كاَنَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لىّ‏ِ مِن دُونِ اللَّهِ وَ لَاكِن كُونُواْ رَبَّانِيِّنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ \* وَ لَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُواْ المَْلَئكَةَ وَ النَّبِيِّنَ أَرْبَابًا أَ يَأْمُرُكُم بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ \* وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّنَ لَمَا ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قَالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىَ‏ ذَالِكُمْ إِصْرِى قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشهَْدُواْ وَ أَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّهِدِينَ (آل عمران ۷۹ – ۸۱)

يَعْلَمُ مَا بَينْ‏َ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضىَ‏ وَ هُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ \* وَ مَن يَقُلْ مِنهُْمْ إِنىّ‏ِ إِلَاهٌ مِّن دُونِهِ فَذَالِكَ نجَْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَالِكَ نجَْزِى الظَّلِمِينَ (انبیاء: ۲۸ و ۲۹)

در این دو مجموعه آیات و دیگر آیات مشابه، با توجه به حقیقت وساطت انبیاء در مسیر تلقی و ابلاغ وحی الهی و نقشی که ایشان در هدایت مردم از این جهت دارند، به این مهم توجه داده شده است که ایشان حق ندارند از این موقعیتی که در قلوب مردم پیداکرده‌اند سوء استفاده کرده و مردم را به بندگی خود فراخوانند و خود را اله و ربّ مردم نام نهند، چنانچه این توهم در مورد حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) در آیات قرآن آمده است که خدا در مقام استفهام انکاری از ایشان سؤال می‌کند که «وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوني‏ وَ أُمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و در مقام پاسخ‌گویی از زبان حضرت عیسی چنین بیان می‌دارد که «قالَ سُبْحانَكَ ما يَكُونُ لي‏ أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لي‏ بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما في‏ نَفْسي‏ وَ لا أَعْلَمُ ما في‏ نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ»[[40]](#footnote-40) که مبین این حقیقت است که چنین ادعای حق انبیاء نبوده و خدا نسبت به چنین ادعایی نداشتن از سوی انبیاء و حضرت عیسی با خبر است.

###### غلو نکردن در بیان آیات الهی

وَ مَا كاَنَ لِنَبىِ‏ٍّ أَن يَغُلَّ وَ مَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفىَ‏ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (آل عمران: ۱۶۱)

این آیه غلو کردن را از شأن انبیاء به دور می‌داند و التبه تهدید می‌کند که در صورت غلو کردن و بیان جایگاه حقایق الهی در غیر جایگاه واقعی آن‌ها گرفتار عذاب شدید الهی خواهند بود.

###### قصه آیات

يَابَنىِ ءَادَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكمُ‏ْ ءَايَاتىِ فَمَنِ اتَّقَى‏ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيهِْمْ وَ لَا هُمْ يحَْزَنُونَ \* وَ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بَِايَاتِنَا وَ اسْتَكْبرَُواْ عَنهَْا أُوْلَئكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ (اعراف: ۳۵ و ۳۶)

قصه در ادبیات قرآنی به معنی «تتبع الأثر»[[41]](#footnote-41) آمده است و استعمال آن در مورد آیات به معنی پیگیری ذکر آیات الهی و دنباله گیری آثار آن‌هاست که در آیه بعد اشاره شده است که کسانی که در ادامه مشاهده و یا ذکر آیات به این آیات الهی ترتیب اثر نداده و به ایمان خود نمی‌افزایند، شایسته عذاب جاودانه الهی خواهند بود.

###### استقامت در هدایت

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِى إِلَيهِْم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى أَ فَلَمْ يَسِيرُواْ فىِ الْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كاَنَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الاَْخِرَةِ خَيرٌْ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْاْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ \* حَتىَّ إِذَا اسْتَيَْسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّواْ أَنهَُّمْ قَدْ كُذِبُواْ جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَاءُ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ \* لَقَدْ كاَنَ فىِ قَصَصِهِمْ عِبرَْةٌ لّأُِوْلىِ الْأَلْبَبِ مَا كاَنَ حَدِيثًا يُفْترََى‏ وَ لَاكِن تَصْدِيقَ الَّذِى بَينْ‏َ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلّ‏ِ شىَ‏ْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (یوسف: ۱۰۹ - ۱۱۱)

این آیات به مانند دیگر آیات مشابه، بیان‌کننده این امر هستند که مسیر هدایت انبیاء برای ایشان و برای پیروان ایشان مسیری پرمخاطره و طولانی بوده و جز با صبر و استقامت بالا، نمی‌توان آن مسیر را پیمود، البته مدلول این آیات بیانگر پیشگامی انبیاء در این وظیفه خطیر است.

###### اصرار بر هدایت با تتابع نفرات

ثمُ‏َّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَترَْا كلُ‏َّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولهَُا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَ جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ (مومنون: ۴۴)

انبیاء برای دستیابی به اهداف رسالت خود، برنامه‌های بلندمدتی را دنبال کرده و حتی گاهی چند نبی الهی در امتداد یکدیگر و در طول عمر خود بخشی از یک برنامه را عملی می‌ساختند، ارسال انبیاء و رسولان الهی، به صورت پیاپی و پشت سر هم بیانگر مداومت و اصرار ایشان برای دستیابی به اهداه هدایت الهی است.[[42]](#footnote-42)

###### بیان با لسان قوم

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَينِ‏َّ لهَُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِى مَن يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهیم: ۴)

انبیاء در ابلاغ وحی و ایفای رسالت الهی مراعات سطح فهم و درک مردم را کرده و علاوه بر اینکه پیام‌های الهی را به زبان و نوع گویش مردم بیان می‌کنند، در بیان این معارف نیز رعایت سطح فهم ایشان را کرده و در حد توان و درک ایشان سخن می‌گویند.

###### دعوت به خدا و روز جزا و مبارزه با رسوم غلط اجتماعی

سوره شعراء در آیات متعددی[[43]](#footnote-43) پس از بیان اینکه امت‌های پیامبران، ایشان را تکذیب کرده‌اند و دعوت ایشان را نپذیرفتند، به مضمون این دعوت انبیاء اشاره کرده که دعوت به خدا و روز جزا و مبارزه با رسوم غلط اجتماعی مردم خود بوده و البته در ادامه این آیات به عاقبت سوء این امت‌ها در اثر نپذیرفتن دعوت انبیاء الهی اشاره شده است تا عبرتی برای آیندگان باشد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لهَُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنىّ‏ِ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۰۸) وَ مَا أَسَْلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلىَ‏ رَبّ‏ِ الْعَالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ (۱۱۰)

این مضمون در ادامه آیات این سوره در مورد چهار نبی دیگر از انبیاء الهی بدون تغییر تکرار شده است که به دنبال آن به رسم و عادت غلطی که در آن قوم رواج داشته و انبیاء سعی در اصلاح و ارشاد مردم در آن خصوص داشتند اشاره دارد؛ در این راستا در مورد حضرت نوح چنین می‌فرماید:

«أَ تَبْنُونَ بِكلُ‏ِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تخَْلُدُونَ (۱۲۹) وَ إِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰)»

که اشاره به روحیه غلط جاودانگی طلبی ایشان دارد.

در مورد حضرت هود چنین می‌فرماید:

«أَ تُترَْكُونَ فىِ مَا هَاهُنَا ءَامِنِينَ (۱۴۶) فىِ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ (۱۴۷) وَ زُرُوعٍ وَ نخَْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹)»

این آیات نیز اشاره به روحیه حرص و طمع ایشان و در نتیجه استنکاف کردن از اداء زکات و صدقه اموال کرده، از عاقبت آن هشدار می‌دهد.

در مورد حضرت لوط چنین می‌فرماید:

«أَ تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۶۵) وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكمُ‏ْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶)»

این آیات اشاره به رسم غلط رایج در قوم لوط دارد که گرفتار انحرافی در روابط جنسی بودند و در نتیجه آن گرفتار عذاب سخت الهی شدند.

در مورد حضرت شعیب چنین می‌فرماید:

«أَوْفُواْ الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُواْ مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَ زِنُواْ بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَ لَا تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْاْ فىِ الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳)»

این آیات به کم فروشی قوم شعیب و اصحاب الأیکه دارد که در مقام معامله و در روابط تجاری خیانت می‌کردند.

در این آیات به این وظیفه انبیاء در تربیت دینی برای پیامبرانی چون حضرت هود و شعیب و صالح و لوط به عنوان مثال می‌پردازد و البته واضح است که ذکر این نام ها، دلیل بر تخصیص این حکم و وظیفه به ایشان نبوده و این وظیفه قابل تسرّی به عموم انبیاء است هر چند دلیل مصرّح در مورد تعداد خاصی از انبیاء وارد شده است. درعین‌حال که نحوه بیان آیات که گزارش از تکذیب تمامی انبیاء توسط هر یک از اقوام ذکرشده در این آیات می‌دهد، مناسب با این برداشت عمومی از آیات نیز هست.

#### مدلول روایت «العلماء ورثة الأنبیاء»

عناوینی که در بررسی آیات ناظر به نقش‌آفرینی عموم انبیاء در تربیت دینی مردم قوم خود به دست آمد، بیانگر وظایف ایشان در تربیت دینی است. می‌توان با استفاده از روایاتی که حاوی این مضمون مشترک‌اند که «إِنَ‏ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» تمامی این وظایف را با واسطه برای عالمان دینی اثبات کرد. بدین منظور لازم است در ابتدا متن روایاتی که این مضمون را در خود دارند ملاحظه نمود و در ادامه با بررسی سندی در مورد رجال آن احادیث، از استناد و صدور آن‌ها از لسان معصومین – علیهم السلام – اطمینان حاصل کرد و در پایان به بررسی مدلول آن‌ها پرداخت. با این شرح ادامه مباحث تحت عناوین ذیل دنبال خواهد شد:

##### بررسی متن حدیث

عبارت مورد نظر در ضمن دو روایت نقل‌شده است که این دو روایت با اسناد مربوط بدان در ذیل می‌آید؛

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى‏، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام[[44]](#footnote-44)، قَالَ: «إِنَ‏ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِرْهَماً وَ لَا دِينَاراً، وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْ‏ءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظّاً وَافِراً، فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟ فَإِنَّ فِينَا- أَهْلَ الْبَيْتِ- فِي كُلِّ خَلَفٍ‏ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ».[[45]](#footnote-45)

این مضمون در ضمن روایتی دیگر این‌چنین نقل‌شده است؛

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى‏، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسى‏، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام[[46]](#footnote-46)، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ، وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ، وَ إِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَ فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلى‏ سَائِرِ النُّجُومِ‏ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَ إِنَ‏ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَ‏ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَماً، وَ لكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ‏، أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ».[[47]](#footnote-47)

علاوه بر این دو روایت، در نقل‌های متعددی عبارت «وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» به‌کاررفته که در بیشتر آن‌ها، این عنوان به ائمه - علیهم السلام- نسبت داده شده است و در مواردی نیز این عنوان مستقیما به علماء منتسب شده است که در بررسی دلالت این دو حدیث، به آن احادیث نیز اشاره خواهد شد.

##### بررسی سند حدیث

سند نقل اول که مشتمل بر فراز مورد نظر از فرمایشات معصومین علیهم السلام است؛ در ضمن حدیثی آمده است که سند آن به دلیل ابو البختری (وهب بن وهب القرشی) ضعیف است؛ و در منابع رجالی به شدت تضعیف شده است[[48]](#footnote-48)؛ اما دومین روایت که مشتمل بر فراز مورد بحث است، سندی صحیح دارد و تمامی راویان آن توثیق شده‌اند. گذشته از این بررسی رجال این سند، توجه به تضافر روایات با مضامین مشابه، اطمینان به صدور این مضمون از امام معصوم را نتیجه می‌دهد.

##### بررسی دلالت حدیث

به منظور فهم دقیقتر این روایت به جمع قرائن برای فهم مؤدای این روایت و نیز به خانواده حدیثی آن مراجعه کرده و روایات هم مضمون آن را بررسی می‌نماییم؛ در این بررسی دو دسته روایت قابل ملاحظه خواهد بود؛

دسته اول: روایاتی که در آن‌ها صفت و عنوان وراثت انبیاء را به ائمه - علیهم السلام- نسبت داده شده و ایشان وارثان انبیاء خوانده شده­اند. چنین محملی برای روایت، موافق با ظهور اولیه آن‌ها بوده و ای بسا قرائنی درونی نیز برای آن بتوان ادعا نمود.

بیشتر این روایات در کتاب بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم قابل ملاحظه است که چنانچه از نام کتاب پیداست، احادیث آن و از جمله روایات مورد نظر در این بحث در بیان فضیلت اهل بیت - علیهم السلام- هستند. در این کتاب و تحت عنوان سه فصل شماری از احادیث آن حاوی این مضمون هستند؛

1. «باب في الأئمة أنهم ورثوا علم أولي العزم من الرسل و جميع الأنبياء و أنهم ص أمناء الله في أرضه و عندهم علم البلايا و المنايا و أنساب العرب»‏ مشتمل بر ۴ حدیث
2. «باب في الأئمة ع أنهم أعطوا علم ما مضى و ما بقي إلى يوم القيامة» مشتمل بر ۳ حدیث
3. «باب فيه الكلمة التي علم رسول الله ص أمير المؤمنين ع‏» یک حدیث

این مجموعه احادیث هر چند در ظاهر دلالت بر حمل وارثان علم بر ائمه علیهم السلام دارند ولی در مجموع قرینه­ای برای حمل این عنوان بر عالمان دینی از راه تنقیح مناط بعید نیست که توضیح آن از این قرار است؛

در بررسی این روایات، چنانچه در شروح این دو حدیث در بیانات بزرگانی چون مرحوم خویی، ملا خلیل قزوینی[[49]](#footnote-49) و ملا صدرا[[50]](#footnote-50) آمده است، این نکته قابل توجه است که وارث انبیاء دانستن ائمه علیهم السلام، با توجه به ملاکی است که در ادامه­ی روایت آمده و آن ملاک «اخذ علوم و معارف ایشان و تلقی احادیث و بیانات انبیاء» است که ملاک و مناط در وارث انبیاء خواندن ائمه است؛ اگر این مناط برای توجیه اتصاف ائمه علهیم السلام به وصف «وراثت انبیاء» پذیرفته شود، راه برای تنقیح مناط باز بوده و هر کسی غیر از ائمه واجد این ویژگی‌ها شود را نیز می‌توان «وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» نامید بنابر این علماء نیز با دلیل تنقیح مناط در این قبیل روایات، از جمله وارثان انبیاء خواهند بود.

دسته دوم: روایاتی هستند که در آن‌ها این صفت به علماء نسبت داده شده و بر اساس این طایفه از روایات، ایشان هستند که وارثان انبیاء خوانده شده‌اند، در فهم و تفسیر این دسته از روایات دو احتمال وجود دارد؛ یک احتمال در تفسیر این روایات این است که تعبد به ظاهر روایات دسته اول داشته و «العلماء» وارد شده در این روایات را نیز حمل بر عالمان واقعی از اهل بیت علهم السلام کرد که مصداق این علماء همان ائمه علیهم السلام خواهند بود؛ احتمال دیگر اینکه به ظاهرِ این روایات متعبد بود و علماء را (همان طور که در تنقیح مناط روایات پیشین گفته شد) به معنای عامش دانسته و به معنی مطلق عالمانی که علوم انبیاء را به ارث برده‌اند دانست که در این صورت، عالمان دینی مورد نظر در این نوشتار نیز به یقین در محدوده دلالت این ادله خواهند بود.

متن شماری از این روایات به شرح ذیل است؛

۴۵۰ أكرموا العلماء فإنّهم ورثة الأنبياء فمن أكرمهم فقد أكرم اللَّه و رسوله.[[51]](#footnote-51)

۶۵۷ إنّ العلماء هم ورثة الأنبياء ورثوا العلم فمن أخذه أخذ بحظّ وافر.[[52]](#footnote-52)

۲۰۱۴ العلماء مصابيح الأرض و خلفاء الأنبياء و ورثتي و ورثة الأنبياء.[[53]](#footnote-53)

بدین ترتیب، تردیدی نیست که بر اساس این دو روایتکه مشتمل بر فراز مذکور هستند، عالمان دینی، وارثان انبیاء بوده و می‌توان نقش‌ها و وظایفی را که در تربیت دینی بر عهده ایشان است، به عالمان دینی نسبت داد. در بیان شیوه استدلال به این روایات، مولف دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، چنین می‌نگارد؛

«و تقريب الاستدلال بهذه الروايات أنّ كون العلماء ورثة للأنبياء أو أولى الناس بهم أو كالأنبياء يقتضي أن ينتقل إليهم و يكون لهم كلّ ما كان للأنبياء من الشؤون إلّا ما ثبت عدم صحّة انتقاله أو عدم انتقاله؛ و إن شئت قلت: المراد انتقال الشؤون العامّة إلى العلماء لا الشؤون الفرديّة.»[[54]](#footnote-54)

ایشان در ادامه با اشاره به تصدی جایگاه ولایت و حاکمیت از سوی برخی از انبیاء الهی، به اثبات صحت انتقال شأن ولایت و حاکمیت به علماء می‌پردازد، اگر چنین استدلالی مقبول باشد -که منطق استدلال فقهی هم آن را تأیید می‌کند- در این صورت، انتقال تمامی شؤون تربیتی انبیاء به عالمان دینی به طریق اولی ثابت خواهد شد؛ چرا که به خلاف شأن حاکمیت، شأن تربیت دینی را تمامی انبیاء دارا بودند و از سویی تعلیلی که در وارث انبیاء دانستن علماء در روایات آمده است، به شأن تربیتی علماء اشاره دارد.

### ۳-2-4. آیات ناظر به رسالت پیامبر اسلام با تعمیم آن‌ها به علماء

در موارد متعددی از آیات شریفه­ی قرآنی به وظایف پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله- در تربیت دینی مردم اشاره شده است، هر چند این ادله نیز همانند آیات بیان‌کننده­ی وظایف عموم انبیاء در تربیت دینی، به دلیل صدق عنوان «وارث پیامبر اسلام» بر عالمان دینی، قابل اطلاق بر عالمان دینی نیز هستند؛ اما درعین‌حال می‌توان با پیمودن دو مسیر استدلال دیگر نیز، مدلول این آیات را از جمله ادله­ی اثبات کننده­ی وظایف عالم دینی در تربیت دینی به شمار آورد و آن استدلالی است که در آن با تأکید بر جانشینی ائمه علیهم السلام برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین، جانشینی و وصایت عالمان دینی برای امام معصوم علیه السلام، وظایف نبی مکرم اسلام در تربیت دینی، برای جانشینان ایشان که ائمه علیهم السلام هستند و جانشینان جانشینان ایشان که عالمان دینی هستند، ثابت می‌شود. این مسیر استدلال، در بر دارنده مقدماتی عقلی به منظور دستیابی به هدف مورد نظر است.

#### مدلول آیات ناظر به پیامبر اسلام

آیاتی که می‌توان به آن‌ها برای استنباط نقش و وظایف پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در تربیت دینی امت اسلام، استدلال نمود، به ترتیب ذیل قابل دسته‌بندی و گزارش هستند؛

###### تلاوت آیات، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت

رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنهُْمْ يَتْلُواْ عَلَيهِْمْ ءَايَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الحِْكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الحَْكِيمُ (بقره: ۱۲۹)

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُواْ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الحِْكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ (بقره: ۱۵۱)

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلىَ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُواْ عَلَيهِْمْ ءَايَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِن كاَنُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران: ۱۶۴)

هُوَ الَّذِى بَعَثَ فىِ الْأُمِّيِّنَ رَسُولًا مِّنهُْمْ يَتْلُواْ عَلَيهِْمْ ءَايَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الحِْكْمَةَ وَ إِن كاَنُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ (جمعه: ۲)

این مضمون در چهار آیه شریفه قرآنی، وارد شده است که دقت در آن‌ها این نکته را نمودار می‌سازد که این وظایف از اختصاصات پیامبر اسلام در مقابل دیگر انبیاء الهی بوده است و چنین ویژگی هدایتی را برای دیگر انبیاء الهی ذکر نکرده‌اند و البته تعابیر به‌کاررفته در این آیات نیز موید انحصار آن ویژگی‌ها برای پیامبر اسلام است و از ظاهر آیات بر می آید که باقی انبیاء چنین امتیازی را ندارند؛ در آیه اول و دوم، این ویژگی را از صفات ممیزه پیامبر خاتم در بیانات پیامبران پیشین و نیز در توصیفات الهی، ذکر کرده و در دو آیه اخیر، وجود این ویژگی‌ها در پیامبر اسلام را دلیل برای عظمت نعمت بعثت پیامبر اسلام دانسته است و با توصیف پیامبر اسلام به این صفات نعمت خود بر امت آخر الزمان را یادآور می‌شود.

البته آیاتی دیگر در این شمار قابل ذکر است که در آن‌ها وظیفه «تلاوت آیات الهی» از سوی پیامبر اکرم مورد تأکید قرار گرفته است، از جمله این آیات؛

وَ اتْلُ مَا أُوحِىَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكلَِمَتِهِ وَ لَن تجَِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا (کهف: ۲۷)

اتْلُ مَا أُوحِىَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ إِنَّ الصَّلَوةَ تَنهَْى‏ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبرَُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (عنکبوت: ۴۵)

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِى حَرَّمَهَا وَ لَهُ كُلُّ شىَ‏ْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ \* وَ أَنْ أَتْلُوَاْ الْقُرْءَانَ فَمَنِ اهْتَدَى‏ فَإِنَّمَا يهَْتَدِى لِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ \* وَ قُلِ الحَْمْدُ لِلَّهِ سَيرُِيكمُ‏ْ ءَايَاتِهِ فَتَعْرِفُونهََا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (نمل: ۹۱- ۹۳)

در این مجموعه آیات سوره نمل، به هدف این تلاوت آیات اشاره شده که همان هدایت پذیری از سوی مخاطبان پیامبر است.

با توجه به اینکه وظایف سه گانه تلاوت، تزکیه و تعلیم به نحوی از اختصاصات پیامبر شمرده شده است، آیا می‌توان آن‌ها را به عالم دینی نیز سرایت داد و ایشان را نیز موظف به این سه وظیفه دانست؟

در پاسخ باید توجه نمود که این حصر و اختصاص، در واقع حصر و اختصاصی است نسبی و اضافی؛ با این توضیح که پیامبر اسلام در مقایسه با پیامبران دیگر امت ها، به دلیل بلوغ و تکاملی که در امت‌های پیامبران در اثر اقدامات انبیاء الهی حاصل شد، توانایی تلقی هدایتی از نوع ویژه را یافتند که همان فراهم کننده فلسفه ختم نبوت شد و این به معنی عدم سرایت این وظیفه تربیتی به عالمان دینی نیست، چرا که ایشان هم در مقام تربیت دینی امت اسلام، با مردمانی سر و کار دارند که چنین راهکارهای تربیتی در مورد آن‌ها کارامد و کارگر است.

###### حرص بر هدایت مردم

 لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۲۸) توبه

فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَ ضَائقُ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلىَ‏ كلُ‏ِّ شىَ‏ْءٍ وَكِيلٌ (۱۲) هود

وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فىِ كُلّ‏ِ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللَّهَ وَ اجْتَنِبُواْ الطَّغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُواْ فىِ الْأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كاَنَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۳۶) إِن تحَْرِصْ عَلىَ‏ هُدَئهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يهَْدِى مَن يُضِلُّ وَ مَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ (۳۷) نحل

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ (۳) إِن نَّشَأْ نُنزَِّلْ عَلَيهِْم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لهََا خَاضِعِينَ (۴) وَ مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَانِ محُْدَثٍ إِلَّا كاَنُواْ عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) شعراء

هدایت و ارشاد به اسلام و ایمان، سختی هایی را پیش روی پیامبر قرار می‌دهد که جز با انگیزه قوی و اراده خدایی قادر به تحمل آن‌ها نخواهد بود، آیات پیشین، خبر از این حرص و طمع شدید پیامبر نسبت به هدایت مردم دارد، اراده شدیدی که طبق مفاد سوره منافقون، پیامبر را موفق به مرزبانی از حریم ایمانی مومنان و مقابله با منافقان در این خصوص دارد و یا طبق مفاد سوره کافرون، پیامبر را بر آن می‌دارد که تحت هیچ شرایطی با دیگران بر سر ارزش‌های دینی معامله نکند و نیز چنانچه در سوره مسد بیان شده است، در برابر شدائد مختلف در راه تبلیغ رسالت دین مقاومت نماید.

در سیره تربیتی حضرت نوح در تربیت دینی امت خود نیز آیات قرآن حکایت می‌کنند که ایشان نیز نصیحت و دلسوزی فوق‌العاده‌ای برای هدایت مردم داشته و در عین تلاش طاقت فرسا و خستگی ناپذیری در تبلیغ دین و دعوت مردم، به هیچ‌وجه از ایشان مطالبه هیچ اجری در قبال تبلیغ دین نمی‌کردند.

###### تألیف قلوب بر ایمان

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنهُْمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فىِ الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلىَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُتَوَكلِِّينَ (آل عمران: ۱۵۹)

آیه شریفه به صفت اخلاقی والای پیامبر اشاره کرده است که در مقابل مومنین نرم خو و خوش اخلاق بوده و در نتیجه از خطاهای ایشان چشم پوشی کرده و برای ایشان استغفار کرده و حتی ایشان را طرف مشورت خود قرار می‌دهد.

يَأَيهَُّا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنذِرْ (۲) وَ رَبَّكَ فَكَبرِّْ (۳) وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴) وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لَا تَمْنُن تَسْتَكْثرُِ (۶) وَ لِرَبِّكَ فَاصْبرِْ (۷) مدثر

این مجموعه آیات حاوی این نکته هستند که پیامبر در دعوت و پذیرش مومنان، نهایت ملاطفت را داشته و مانعی عاطفی در پذیرش دعوت از سوی مخاطبان باقی نمی‌گذارد.

وَ مِنهُْمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبىِ‏َّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيرٍْ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكمُ‏ْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لهَُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۱) توبه

در این آیه به این ویژگی اخلاقی پیامبر اشاره دارد که ایشان در تعامل با مومنان سنگ صبور مردم بوده و در عواطف و احساسات ایشان شریک می‌شود و در مشکلاتشان حداقل هم دردی و همراهی عاطفی می‌نماید.

شاید بتوان چنین خصلت هدایتگری را به نحو بسیار واضح در آیات مربوط به ایفای رسالت تربیت دینی حضرت موسی در قبال قوم بنی اسرائیل مشاهده کرد که بیان می‌دارد، حضرت موسی به منظور رفع موانع ایمان و دین‌داری مردم؛ انواع موانع زر (قارون) و زور (فرعون) و تزویر (سامری) را از سر راه هدایت پذیری مردم بر می‌دارد و انواع رسیدگی‌ها و مراقبت‌های دینی و دنیایی را در هدایت مردم انجام می‌دهد و بدین منظور متحمل زحمت برای فراهم آوردن انواع خواسته‌های دینی و دنیایی مردم و پاسخ به بهانه‌های بنی اسرائیلی می‌گردد.

###### مراقبت مضاعف از نزدیکان

يَأَيهَُّا النَّبىِ‏ُّ قُل لّأَِزْوَاجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَينْ‏َ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا \* وَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الاَْخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا \* يَانِسَاءَ النَّبىِ‏ِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَينْ‏ِ وَ كاَنَ ذَالِكَ عَلىَ اللَّهِ يَسِيرًا \* وَ مَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَلِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَينْ‏ِ وَ أَعْتَدْنَا لهََا رِزْقًا كَرِيمًا \* يَنِسَاءَ النَّبىِ‏ِّ لَسْتنُ‏َّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتنُ‏َّ فَلَا تخَْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِى فىِ قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا \* وَ قَرْنَ فىِ بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبرََّجْنَ تَبرَُّجَ الْجَهِلِيَّةِ الْأُولىَ‏ وَ أَقِمْنَ الصَّلَوةَ وَ ءَاتِينَ الزَّكَوةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكمُ‏ْ تَطْهِيرًا \* وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلىَ‏ فىِ بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَتِ اللَّهِ وَ الحِْكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كاَنَ لَطِيفًا خَبِيرًا (احزاب: ۲۸ - ۳۴)

وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنىّ‏ِ بَرِى‏ءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶) شعراء

شاید بتوان این مجموعه از آیات را نیز در ردیف آیات تألیف قلوب بر ایمان دانست، ولی خصوصیت خطاب آن نسبت به بستگان و نزدیکان پیامبر، این وظایف را متمایز و متفاوت از آن‌ها ساخته است. مراقبت ویژه و بیش از حد متعارف از نزدیکان و نیز انذار و دعوت ویژه از ایشان قبل از دیگران به ایمان، حاکی از جایگاه تأثیرگذار بستگان و نزدیکان همراه در هدایت دیگران دارد. سیره تربیتی حضرت عیسی در تربیت دینی امت خود، شاید با همین نگاه قابل بررسی باشد که ایشان نیز علیرغم اینکه خانواده‌ای تشکیل ندادند، با این حال شیوه نخبه پروری در تربیت دینی را در پیش گرفتند و با عنایت فوق‌العاده‌ای به تربیت حواریون و پیش بردن ایشان تا مراتب بالای دین‌داری همت گماردند و با ایجاد روحیه زهد و دنیا گریزی در ایشان، زمینه معنویت‌گرایی و آخرت خواهی را در ایشان ایجاد می‌نمودند.

###### به عمل واداشتن و همراهی در عمل

يَأَيهَُّا النَّبىِ‏ُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلىَ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيًْا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْترَِينَهُ بَينْ‏َ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِينَكَ فىِ مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لهَُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (ممتحنه: ۱۲)

خُذْ مِنْ أَمْوَالهِِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بهَِا وَ صَلّ‏ِ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوتَكَ سَكَنٌ لهَُّمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (توبه: ۱۰۳)

وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشىِ‏ِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شىَ‏ْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شىَ‏ْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّلِمِينَ (انعام: ۵۲)

وَ اصْبرِْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشىِ‏ِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنهُْمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ لَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَئهُ وَ كاَنَ أَمْرُهُ فُرُطًا (کهف: ۲۸)

در این مجموعه آیات، خدای متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملزم می‌سازد که برای سهولت صدور افعال و رفتارهای ایمانی از سوی مومنین، ایشان را علاوه بر توجیه عقلانی، حمایت عاطفی و همراهی عملی نماید تا ایشان به راحتی رفتارهای مطلوب دینی را به انجام رسانند.

###### دعوت با حکمت و موعظه و جدال احسن

ادْعُ إِلىَ‏ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالحِْكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الحَْسَنَةِ وَ جَدِلْهُم بِالَّتىِ هِىَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل: ۱۲۵)

پیامبر اسلام بر اساس این آیه شریفه موظف شده است که با حکمت و موعظه حسنه به راه خدا دعوت کند و در صورت لزوم برای ثابت نگه داشتن مومنین و یا رد شبهات منکران، با ایشان به نیکی مجادله کند. در همین راستا در آیات قرآن به شیوه‌های هدایت و راهنمایی حضرت ابراهیم اشاره شده است که در عین دعوت به توحید ناب با ادله محکم و متقن، در دعوت به توحید، ثبات قدم و قاطعیت داشته؛ در عینحال در موارد لازم، با گمراهان برای جلب همراهی ایشان مماشات کرده و به شیوه جدلی، سعی در رفع موانع هدایت ایشان دارد.

###### بشارت و انذار

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۵۶) فرقان

اِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۸) فتح

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقّ‏ِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسَْلُ عَنْ أَصحَْابِ الجَْحِيمِ (۱۱۹) بقره

يَأَيهَُّا النَّبىِ‏ُّ إِنَّا أَرْسَلْنَكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵) وَ دَاعِيًا إِلىَ اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُّنِيرًا (۴۶) احزاب

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثرََ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) سبأ

وَ مَا يَسْتَوِى الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فىِ الْقُبُورِ (۲۲) إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالحَْقّ‏ِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴) وَ إِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتهُْمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۲۵) فاطر

در این مجموعه آیات، نقش بشارت و انذار برای پیامبر تعریف شده است همانند دیگر انبیاء که این وظیفه عمومی را به عهده داشتند تا شاید با این بشارت و انذار، مومنین متنبه شده و راه هدایت را پیش گیرند.

نکته قابل تأمل این است که در معمول آیات قرآن، این دو نقش برای پیامبر اسلام و یا عموم انبیاء در کنار هم ذکرشده است ولی مواردی از آیات هستند که تنها نقش انذار را برای ایشان اشاره می‌کنند و این دلیل بر اهمیت بیشتر انذار در مقایسه با تبشیر دارد. از این قبیل است آیات ذیل؛

إِن يُوحَى إِلىَ‏َّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۷۰) ص

قُلْ يَأَيهَُّا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكمُ‏ْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۴۹) حج

يس (۱) وَ الْقُرْءَانِ الحَْكِيمِ (۲) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۳) عَلىَ‏ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۴) تَنزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۵) لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ ءَابَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (۶) یس

###### بیان اختلافات

وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَينِ‏َّ لهَُمُ الَّذِى اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (نحل: ۶۴)

از آنجا که امت‌های پیشین در اثر تحرف و یا کتمان حقایق دینی از سوی عالمان‌شان و یا به فراموشی سپاری آیات و فرامین الهی از سوی مردم، دچار اختلاف و چند دستگی درون امت خود می‌شدند، خدای متعال به پیامبر وظیفه تبیین آیات به منظور رفع اختلافات ایشان را محول می‌کند.

###### تذکر و یادآوری

وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى‏ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنينَ (الذاريات: ۵۵)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَقُولُونَ وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعيدِ (ق: ۴۵)

فَذَكِّرْ فَما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكاهِنٍ وَ لا مَجْنُونٍ (الطور: ۲۹)

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ \* لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ (غاشیه ۲۲و ۲۳)

تذکر و یادآوری آیات و دستورات الهی دیگر رسالتی است که بر عهده پیامبر مکرم نهاده شده است تا چنانچه در آیه ذاریات: ۵۵ و ق: ۴۵ فرموده است مومنین از آن نفع برده و البته چنانچه در دیگر آیات بیان فرموده است، پیامبر وظیفه‌ای فراتر از تذکر و یادآوری آیات الهی نداشته و در صورت پند نپذیرفتن کفار، پیامبر چیزی از رسالت خود فرگذاری نکرده است.

###### اعلام و ابلاغ آیات الهی

يَأَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَينِ‏ُّ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تخُْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُواْ عَن كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ (مائده: ۱۵)

يَأَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَينِ‏ُّ لَكُمْ عَلىَ‏ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَ لَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُم بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلىَ‏ كلُ‏ِّ شىَ‏ْءٍ قَدِيرٌ (مائده: ۱۹)

مَّا عَلىَ الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ (مائده: ۹۹)

تبیین آیات و رسالت‌های الهی و نیز ابلاغ پیام الهی نقش دیگری است که قرآن برای انبیاء الهی و به خصوص پیامبر اسلام قائل شده است.

#### دلایل تعمیم رسالت تربیتی پیامبر اسلام به عموم عالمان دینی

اگر دلالت روایات العلماء ورثة الانبیاء را در تسرّی احکام تربیتی انبیاء به عالمان دینی بپذیریم؛ با توجه به اینکه پیامبر اسلام نیز یکی از انبیاء الهی است، دلایل فوق شامل حال پیامبر مکرم اسلام هم شده و احکام تربیتی مربوط به ایشان نیز به عالمان دینی سرایت داده می‌شود، اما توجه به یک نکته تفسیری، اطمینان به این مسیر استدلال را حداقل در برخی موارد متزلزل می کند، زیرا توجه به این آیات نشانگر این نکته است که چند نقش تربیتی منتسب به پیامبر اسلام در میان آیات قرآن، شبهه انحصاری بودن برای پیامبر اعظم را دارد و از این رو ممکن است مشمول روایت مذکور نشده، قابلیت تسری حکم آن به عالمان دینی را ندارد؛ این ادله همان چهار آیه دسته اول است که شرح آن‌ها گذشت و نیز تا حدودی چهار دسته بعدی آیات که بدآن‌ها اشاره شد نیز صبغه مختص به پیامبر اسلام بودن را دارند از این رو به نظر می رسد که استدلال به این قبیل آیات قرآنی، برای اثبات مدعا در مورد عالمان دینی، متوقف بر پیمودن مسیر استدلالی دیگر است که در ادامه به دو مورد از آن­ها اشاره خواهد شد.

اولین راه برای سرایت دادن وظایف تربیتی پیامبر اسلام – صلی الله علیه و آله- به عالمان دینی، استناد به این آیه شریفه است؛

لَقَدْ كانَ لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثيراً[[55]](#footnote-55)

این آیه شریفه سه احتمال در مورد معنای آن وجود دارد؛ ۱. آیه اِخبار در مقام انشاء است، پس آیه دستور به لزوم تأسی می­دهد. ۲. آیه اِخباری است که مستلزم یک جمله انشائی است و به دلالت اقتضاء بر وجوب تأسی دلالت می­کند، چرا که تا تأسی نباشد اسوه بودن پیامبر معنا ندارد. ۳. آیه اِخبار است ولی این اِخبار عرفا التزام با بعث و تحریک به لزوم الگو گیری دارد.

اما درعین‌حال با هر یک از این ملاکات که بحث پیگیری شود، آیه دلیل برای اثبات وظایف پیامبر اسلام برای عالمان دینی می­شود؛ زیرا نقش‌آفرینی و ایفای مسئولیت پیامبر در خصوص تربیت دینی مردم نیز در محدوده موارد لازم التأسی به پیامبر اسلام قرار می­گیرد و عالمان دینی لازم است که در این خصوص به ایشان تأسی کنند.

استدلال دیگر مبتنی بر پیگیری روشی عقلی است، این استدلال بیانگر لزوم استمرار هدایت پس از پیامبر اسلام با توجه به خاتمیت حضرت ختمی مرتبت است؛ چرا که با اذعان به ختم نبوت و قطع وحی، دلیلی بر مسدود شدن راه هدایت نیست و امت‌های آینده پس از پیامبر اسلام نیز همانند دیگر امت ها، محتاج استمرار هدایت الهی بوده و عقل حاکم است که رسالت هدایتگری پیامبر اسلام از سوی خلفا و جانشینان بر حق ایشان باید ادامه یابد، دلیل بر این ادعا در واقع رجوع به ادله اصلی «اضطرار به وحی» است که ضرورت استمرار هدایت را به اثبات می‌رساند و قوت و استحکام این ادله تا اندازه‌ای است که اگر دلیل خاصی بر ختم نبوت نبود، عقل حکم می‌کرد که همواره باید انبیاء و رسولانی برای هدایت مردم باید از سوی خدای متعال مبعوث و ارسال شوند اما دلایل نقلی که خاتمیت پیامبر اسلام برای نبوت را اثبات می‌کنند استمرار این هدایت و اضطرار به وحی و هدایت الهی را از طریق جانشینان به حق ایشان ضروری می‌سازند؛ این جانشینان به تصریح بسیاری از روایات[[56]](#footnote-56) در درجه اول امامان معصوم علیهم السلام و در ادامه عالمان دینی می‌باشند که ادامه دهنده رسالت هدایتگری پیامبر اسلام می‌باشند.

با قبول تمامیت این استدلال می‌توان وظایفی را که در آیات قرآن برای پیامبر اسلام در خصوص تربیت دینی ثابت شده‌اند، به عهده عالم دینی دانست؛ هر چند باید دقت نمود که برخی از اختصاصات نبی مکرم اسلام وجود دارند که با تمام توسعه دلالتی که در این دلیل وجود دارد؛ باز هم این اختصاصات از این استدلال خارج هستند و دلیل مذکور اقتضای انتساب آن‌ها به عالمان دینی و حتی در مواردی انتساب آن‌ها به امامان معصوم را هم ندارد. البته این اختصاصات ظاهرا محدود به تلقی مستقیم وحی و ابلاغ بی‌واسطه آن باشد و ممکن است در این خصوص بیش از این مصداق نداشته باشد.

### جمع‌بندی ادله خاصه

از ادله‌ای که جهت یافتن پاسخ برای سؤالات این تحقیق اقامه شد، به ترتیب می‌توان وظایف و نقش‌های ذیل را به دست آورد که البته ترتیبی منطقی در تقسیم‌بندی و نظم دهی آن‌ها حاکم نیست؛

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **دسته ادله** | **دلیل خاص** | **نقش و وظیفه عالم دینی** |
| **آیات ناظر به رسالت پیامبر اسلام در تربیت دینی با تعمیم عقلی آن‌ها به علماء** | بقره ۱۲۹ و ... | **تلاوت آیات - تزکیه نفوس - تعلیم کتاب و حکمت** |
| فتح ۸. و ... | **بشارت و انذار** |
| نحل ۶۴ | **تبیین آیات به منظور رفع اختلافات** |
| غاشیه ۲۲. ۲۳ و ... | **تذکر و یادآوری آیات و دستورات الهی** |
| توبه ۱۰۳ و ... | **توجیه عقلانی، حمایت عاطفی و همراهی عملی**  |
| مائده ۹۹و ... | **تبیین آیات و رسالت‌های الهی و نیز ابلاغ پیام الهی** |
| نحل ۳۷ و ... | **حرص و طمع نسبت به هدایت مردم** |
| نحل ۱۲۵ | **دعوت با حکمت و موعظه و جدال احسن** |
| آل عمران ۱۵۹ | **تألیف قلوب بر ایمان و مراقبت دینی و دنیایی در هدایت مردم**  |
| احزاب ۲۸-34 | **مراقبت مضاعف از نزدیکان****روحیه دنیا گریزی و معنویت‌گرایی و نخبه پروری در تربیت**  |
| **آیات ناظر به نبوت عموم انبیاء به ضمیمه روایت «العلماء ورثة الأنبیاء»** | انبیاء ۷۳ | **امامت در هدایت** |
| نساء: ۱۶۵ | **بشارت او انذار** |
| انبیاء ۲۵-27 | **دعوت به بندگی خدا** |
| آل عمران ۷۹-81 و  | **رهزن ایمان مردم نشدن** |
| آل عمران ۱۶۱ | **غلو نکردن در بیان آیات الهی** |
| اعراف ۳۵و ۳۶ | **پیگیری ذکر آیات الهی و دنباله گیری آثار آن‌ها** |
| یوسف ۱۰۹-111 | **استقامت در هدایت** |
| مومنون ۴۴ | **اصرار بر هدایت با تتابع نفرات** |
| ابراهیم ۴ | **بیان با لسان قوم** |
| آیات متعدد شعراء | **مبارزه با رسوم غلط اجتماعی** |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دسته ادله | دلیل خاص | نقش و وظیفه عالم دینی |
| آیات ناظر به نقش علماء در میان امت‌های پیامبران | بقره ۴۴ | **پیشرو بودن عالمان دینی در عمل به تعالیم کتاب** |
| بقره ۷۹ | **پرهیز از کتمان آیات الهی و لزوم بیان حقایق کتاب خدا****عدم تحریف آیات الهی و پرهیز از جعل احکام و انتساب آن‌ها به خدا** |
| آل عمران ۱۸ | **سبقت در شهادت به آیات الهی** |
| مائده ۴۴ | **حکم کردن بر اساس کتاب الهی و حاکم ساختن شرع الهی** |
| مائده ۶۳ | **امر به معروف و نهی از منکر** |
| توبه ۳۱ | **عدم خروج از ربوبیت الهی و عدم استقلال در ربوبیت** |
| توبه ۳۴ | **عدم صدور تعدی و تجاوز مالی نسبت به مردم** |
| توبه ۱۲۲ | **تفقه و اانذار** |
| فاطر ۲۸ | **اتصاف به این صفت خشیت الهی بیش از هر کس دیگر** |
| اعراف ۱۷۵-178 | **پرهیز از هوی پرستی و به تعبیری آخرت گرایی و دنیا گریزی** |

## ۳-3. جمع‌بندي دلالي ادله عامه و خاصه

به منظور جمع‌بندی ادله عامه و خاصه‌ای که طرح و بررسی شد، با در نظر داشتن سؤال اصلی و سؤالات فرعی این نوشتار، به مرور و بازخوانی این ادله پرداخته می‌شود؛ و یافته‌ها را به تناسب سه سؤال فرعی مورد نظر در شناسه پژوهش، در سه مبحث به شرح ذیل سامان می‌دهیم؛

1. نقش عالم دینی در حیطه‌های تربیت دینی: این مبحث در صدد پاسخگویی به اولین سؤال فرعی مبنی بر شناخت نقش و وظایف عالم دینی در هر یک از حیطه‌های تربیت دینی است.
2. نقش عالم دینی در مرحله‌های تربیت دینی: این مبحث در صدد پاسخگویی به دومین سؤال فرعی مبنی بر شناخت نقش و وظایف عالم دینی در هر یک از مرحله‌های عملی در عملیات تربیت دینی است.
3. نقش عالم دینی در قبال نهادهای تربیت دینی: این مبحث در صدد پاسخگویی به سومین سؤال فرعی مبنی بر شناخت نقش و وظایف عالم دینی در قبال هر یک از نهادهای دخیل در تربیت دینی است.

### ۳-3-1. نقش عالم دینی در حیطه‌های تربیت دینی

به منظور پاسخگویی به اولین سؤال فرعی مبنی بر شناخت نقش و وظایف عالم دینی در هر یک از حیطه‌های تربیت دینی، لازم است در ابتدا، اصل سؤال را با تحلیلی تربیتی و بررسی دیندارشناسانه در مورد شناخت حیطه‌های تربیت دینی، دقیق‌تر و واضح‌تر نمود و بر اساس آن به تحلیل و پردازش یافته‌های حاصل از بررسی آیات و روایات پرداخت. بر این اساس، در این مبحث سه موضوع ذیل طرح خواهند شد؛

الف: ابعاد دین‌داری

ب: مدلول ادله عامه و خاصه

ج: تحلیل انسان شناختی این یافته

#### الف: ابعاد دین‌داری

در تعیین و تبیین ابعاد دین و دین‌داری در روان‌شناسی دین راه‌های متفاوتی را پیموده‌اند[[57]](#footnote-57) اما به نظر می‌رسد که دستیابی به نتیجه قابل قبول در این زمینه، با استفاده از معلومات و اندیشه‌های فلسفی که تأییدشده با یافته‌های روان‌شناختی نیز هست، راه ساده‌تری باشد.

«در فلسفه اسلامی آموخته‌ایم که هر فعلی، حداقل مسبوق به تحقق دو امر است؛ تصور و تصدیق به فایده آن فعل؛ یعنی فعل زمانی از انسان صادر می‌شود که تصور صحیحی از آن فعل و فایده آن داشته باشد و شوق و انگیزه لازم برای اقدام به آن، در انسان شکل گیرد. در این صورت است که فعل محقق می‌شود. در وجود آدمی، سه قوه متعالی نفسانی حاکم هستند که هرگونه تغییر و تحولی در وجود و شخصیت انسان، از مجرای این قوا می‌گذرد. این قوای بنیادی وجود آدمی عبارت‌اند از قوه نفسانی عالمه، قوه نفسانی محرِّکه و قوه نفسانی عامله.[[58]](#footnote-58)

بنیادی‌ترین قوه نفسانی، قوه «عالمه» است که تأمین‌کننده جنبه شناختی در هر گونه فعالیتی است و موجب اقناع عقلی برای اقدام آگاهانه بر عمل می‌شود. در مرحله بعد، نوبت به قوه نفسانی «محرّکه» رسیده که گرایش و انگیزه لازم برای آن عمل و تغییر را فراهم می‌کند. آخرین مرحله تغییر و تحول، مربوط به قوه نفسانی «عامله» است که با اعمال این قوه، تغییر و تحول به مرحله عمل و اجرا گذارده می‌شود و به صورت عملی و عینی نمودار می‌شود.

انسان پس از شناخت یک واقعیت و یا یک وضعیت جدیدی، به سنجش و ارزیابی آن می‌پردازد و اگر آن را برای خود مفید شناخت، در او گرایش به سوی آن وضعیت ایجاد می‌شود. در آخرین مرحله و پس از حصول شناخت و شکل‌گیری اراده، نوبت به تحقق عملی و بروز ظاهری رفتار، متناسب با شناخت و اراده‌ی به وجود آمده می‌رسد. در این مرحله، رفتار و کردار بیرونی که نمود عینی شخصیت انسان است، متناسب با اراده و شناخت قبلی او، از او بروز و ظهور می‌کند.

ایمان نیز (همان طور که برخی بزرگان نیز بیان نموده‌اند) سه مرحله و سه حیطه دارد؛ علم، حال و عمل[[59]](#footnote-59). علم مربوط به عقل، حال مربوط به قلب و عمل ناظر به جوارح است. از این رو دین که برای تربیت انسان و بالا بردن او در مدارج ایمان آمده است و در صدد است تا او را به غایت یقین و اطمینان برساند و نهایت سعادت انسان را برایش به ارمغان آورد؛ این دین، تمام سه عرصه وجودی انسان و ارتقای آن‌ها را مد نظر داشته و برای ارتقای هر سه حیطه ایمان، برنامه دارد. این برنامه‌ها و آموزه‌های دین در سه شاخه «عقیده»، «اخلاق» و «احکام» بروز و ظهور یافته است. علمای اسلام از هر یک از این ابعاد دین‌داری در یکی از علوم اسلامی از قبیل «کلام و فلسفه»، «اخلاق و عرفان» و «فقه و حقوق» بحث نموده‌اند.»[[60]](#footnote-60)

بدین ترتیب ابعاد دین را از این زاویه نگاه باید سه بعد «عقاید»، «اخلاق» و «احکام» دانست. به همین نحو نیز دین‌داری دارای سه بعد خواهد بود؛ دین‌داری در بعد معارف، دین‌داری در بعد ملکات و دین‌داری در بعد مناسک.

#### ب: مدلول ادله عامه و خاصه

حال که سه بُعدی بودن دین و دین‌داری را پذیرفتیم، نتایج بررسی ادله عامه و خاصه را در مورد هر یک از این سه حیطه‌ی دین‌داری و نقشی که عالم دینی در آن‌ها باید ایفا نماید، تنظیم و دسته‌بندی می‌نماییم؛

یک: وظایف و نقش‌هایی که ادله مذکور بر عهده عالم دین در بُعد شناختی تربیت دینی می‌نهند به قرار ذیل است؛

1. تبیین آیات و رسالت‌های الهی و نیز ابلاغ پیام الهی
2. تعلیم کتاب و حکمت
3. دعوت به بندگی خدا
4. دعوت با حکمت
5. بیان با لسان قوم
6. تذکر و یادآوری آیات و دستورات الهی
7. غلو نکردن در بیان آیات الهی
8. تبیین آیات به منظور رفع اختلافات
9. جدال احسن
10. ضرورت پرهیز عالمان از کتمان آیات الهی و لزوم بیان حقایق کتاب خدا
11. عدم تحریف آیات الهی و پرهیز از جعل احکام و دستورات و انتساب آن‌ها به خدا

دو: وظایف و نقش‌هایی که ادله مذکور بر عهده عالم دین در بُعد عاطفی تربیت دینی می‌نهند به قرار ذیل است؛

1. تفقه و انذار
2. بشارت و انذار
3. وعظ و نصیحت
4. تلاوت آیات
5. پیگیری ذکر آیات الهی و دنباله گیری آثار آن‌ها
6. مراقبت مضاعف از نزدیکان
7. تألیف قلوب بر ایمان
8. ایجاد روحیه زهد و دنیا گریزی و تدارک زمینه معنویت‌گرایی و آخرت خواهی

سه: وظایف و نقش‌هایی که ادله مذکور بر عهده عالم دین در بُعد رفتاری تربیت دینی می‌نهند به قرار ذیل است؛

1. توجیه عقلانی، حمایت عاطفی و همراهی عملی جهت صدور راحت رفتار مطلوب دینی
2. حکم کردن بر اساس کتاب الهی و حاکم ساختن شرع الهی
3. امر به معروف و نهی از منکر
4. تزکیه نفوس
5. زنده کردن سنت
6. اقامه حدود شرعی
7. مبارزه با رسوم غلط اجتماعی
8. انواع رسیدگی‌ها و مراقبت‌های دینی و دنیایی را در هدایت مردم

مجموع یافته‌های دسته اول که ناظر به وظایف و نقش‌هایی است که عالم دینی در قبال بُعد وجودی «شناختی» در متربیان باید به انجام رساند، در فقه و در تحت یک عنوان جامع ارشاد جاهل (که در ضمن ادله عامه گذشت) جمع می‌شوند؛ اما مجموعه وظایف و نقش‌های دسته دوم که حاکی از وظیفه­مندی عالم دینی در قبال بُعد وجودی «گرایشی» در متربیان است، سابقه بحث منسجمی در منابع فقهی ندارد و می‌توان با جمع این سنخ وظایف تربیتی در کنار هم و تبیین روابط و جایگاه هر یک از آن‌ها با یکدیگر در این مجموعه، به قاعده‌ای جدید در میان قواعد فقه تربیتی دست یافت که شاید انتخاب نام «قاعده هدایت» برای آن مناسب باشد، چرا که هدایت در معنای دومی که در منابع قرآنی برایش ذکرشده است به معنی ایصال به مطلوب بوده و هدایت در این معنی به خوبی پوشش‌دهنده این قبیل وظایف برای عالم دینی و نیز هر متولی دیگر تربیتی می‌شود. ضمن اینکه در کنار این دو قاعده مهم فقهی، قاعده مهم دیگری که در این نوشتار به عنوان یک وظیفه از وظایف عالم دینی در تربیت دینی بر شمرده شد، وجود دارد که بیشتر ناظر به بُعد رفتاری و عملی تربیت دینی است و در صدد جهت‌دهی و یا اصلاح آن است و آن قاعده همان «امر به معروف و نهی از منکر» است.

با این توصیف می‌توان این مجموعه وظایف متنوع و متعدد را در سه قاعده فقهی مهم که با فعالیت‌های تربیتی ناظرند خلاصه کرد و در واقع سه اصل اساسی فقه تربیتی را بیان داشت که همان قاعده ارشاد جاهل، قاعده هدایت و قاعده امر به معروف و نهی از منکر است.

#### ج: تحلیل انسان شناختی این یافته

زمامداری امر تربیت به معنی قیام به اقدامات متعدد مرحله­مند برای به ثمر رساندن فرآیند تربیت است که این فرایند البته پس از تعیین مبانی مورد قبول، از هدف‌گذاری شروع‌شده در ادامه با برگزیدن اصول و روش‌های محقق کننده اهداف تربیتی، به تأمین محتوای تربیتی که لازم است متربی بر اساس آن‌ها مراحل مختلف تربیتی را در راستای دستیابی به اهداف مترتّب و متراکم تربیتی بپیماید، می‌انجامد در ادامه ضروری می‌نماید که مربی، به انتخاب و تدارک زمینه‌ها و شرایط لازم برای تربیت اقدام کرده و پس از به انجام رساندن وظیفه خاص تربیتی خود، در صدد اتخاذ روشی برای اطمینان از دستیابی متربیان، به اهداف تربیتی مربوط به هر مرحله از مراحل تربیتی برآید و ... که البته تعیین و تفکیک مراحل و مقاطع تربیتی، به خودی خود، اقدامی تربیتی مهم است که مبتنی بر توجه به مراحل رشد و نمو متربی است.

مرور اجمالی روند برنامه‌ریزی و عملیاتی کردن تربیت دینی، حاکی از وجود وظایف و فعالیت‌های متعدد و متنوع در این خصوص است که البته تمامی این وظایف در ساختار تعلیم و تربیت امروزین، در میان متخصصانی متعدد و متنوع تقسیم شده و با تکمیل و در کنار هم قرار گرفتن این تخصص‌ها، روند صحیح و قابل اعتمادی برای تربیت تعریف شده و مسیری روانی برای دستیابی به آن فراهم آمده است.

نکته مهم در برنامه‌ریزی برای تربیت، توجه برنامه‌ریزان به تمامی نیازهای متربیان و تأمین نیازمندی‌های تربیتی ایشان است، برنامه تربیتی لازم است به شیوه‌ای از سوی مربی تنظیم و هدایت شود که متربی، با پیمودن آن، تمامی نیازهایش را پاسخ یافته بیابند. حال اگر توجه شود که انسان وجودی سه بُعدی داشته و ابعادی اعم از بُعد بینشی، بُعد گرایشی و بُعد کُنشی دارد؛ و دین هم به تناظر آن، سه بخشی است و اعم از مجموعه اعتقادات و معارف و مجموعه اخلاقیات و گرایشات و مجموعه رفتارها و کنش‌هاست، در نتیجه تربیت دینی نیز سه ساحتی بوده و اعم از تربیت دینی در ساحت بینش‌ها و اعتقادات و تربیت دینی در ساحت گرایش‌ها و اخلاقیات و تربیت دینی در ساحت رفتارها و مناسک است. از این روست که وظایف عالم دینی در تمامی این ساحت‌های تربیتی در تربیت دینی، پراکنده است و البته آنچه از این ادله استنباط و اصطیاد شده است، پوشش‌دهنده تمامی وظایف لازم عالم دینی در این ساحت‌ها نیست و ممکن است عناوینی دیگر نیز در این خصوص قابل استخراج باشد.

شاید این نکته به ذهن آید که ادله و متون دینی، از این تکالیف و وظایف متعدد تحقق‌بخش به فرایند تربیت دینی ساکت هستند و در آن‌ها، تنها سخن از عالم دینی و یا معلم به میان آمده است، اما در رفع این ابهام باید توجه داشت که عنوانی که در روایات برای تعبیر از وظیفه تربیت دینی آمده است، عنوانی مورد اشاره اجمالی و کلی بوده و با نظر به شرایط صدور روایات که هنوز جوامع انسانی، ساده و محدود بوده و پیچیدگی و وسعت امروزین خود را نیافته‌اند از این رو تفکیک نقش‌ها و تعدد تخصص‌ها لازم نبوده است؛ با این توصیفات، تمامی وظایف و فعالیت‌های ضروری که تحقق‌بخش به تربیت دینی است و پیش از این ذکر شد، از هدف‌گذاری گرفته تا مباشرت به اجرا، همگی به عهده عالم دینی بوده و در واقع عالم دینی لازم است که در صورت امکان به تمامی آن‌ها و یا بخشی از آن‌ها اقدام کند؛ نیز تصور اینکه عالمان دینی لازم است با ترسیم مجموعه فعالیت‌های لازم در تربیت دینی، به تقسیم وظایف و تشریک مساعی برای عملی ساختن تربیت دینی بپردازند، دور از ذهن نیست؛ بلکه برخی از ادله به آن اشاره نیز دارند؛ از جمله ادله‌ای که حاکی از تواتر و توالی فرستادن انبیاء برای هدایت یک قوم بودند و نشان‌دهنده برنامه‌ریزی بلندمدت این بزرگ مربیان تربیت دینی برای دست‌یابی به اهداف تربیت دینی بودند.

واضح شد که بر اساس ادله فقهی، عالم دینی در هر سه حیطه‌ی دین‌داری وظیفه‌مند است ولی در حیطه‌ی تعلیم بیشتر بر آن تاکید است چرا که بعدی زیربنایی بوده و پایه شکل‌گیری شخصیت انسان است. هر چند از انگیزش و رفتار سازی نیز غافل نیست و به خصوص در جایی که ارتباط تربیتی عالم دینی با متربیان خود تنگاتنگ‌تر شده است و تربیت خصوصی‌تر شده و به شیوه نخبه‌پروری در آمده است، عالم دینی نقش بیشتری در انگیزش عاطفی و به خصوص عنایت به رفتار سازی در تربیت دینی متربیان خاص خود ایفا می‌کند.

###

## ۱-4. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بر اساس ادله بررسی شده، عالم دینی در تمامی حیطه‌های تربیت دینی وظیفه‌مند بوده، نقش‌های متعددی را چون معلم، واعظ و حاکم و ... به عهده دارد. این یافته تصور ابتدایی را در مورد نقش عالم دینی در تربیت دینی که نقش وی را بیشتر ناظر به اعطای بینش و معرفت آفرینی می‌داند، نقض کرد و ثابت نمود که عالم دینی، نه تنها در دیگر حیطه‌های گرایشی و رفتاری تربیت دینی، وظیفه‌مند است؛ بلکه حتی شاید اهمیت و حجم این وظایف در این دو حیطه کمتر از حیطه بینشی نباشد. از سویی تمامی مراحل تربیت دینی؛ از آغازین مراحل آن گرفته تا مراحل نهایی آن، تحت نظر عالمان دینی بوده و عالم دینی در تمامی این مراحل وظیفه‌مند است؛ البته بدیهی است که با توجه به تعدد مراحل تربیت دینی، زمامداری تربیت دینی متربیان، در هر مرحله‌ای از مراحل تربیت‌یافتگی که باشند، به عالم دینی با توانمندی متناسب با آن مرحله واگذار می‌شود تا از متوقف نگاه داشتن و وانهادن متربیان در پیمودن مراحل بالای تربیت دینی، جلوگیری شود. از سوی دیگر با توجه به اینکه نهادهای تربیتی متنوعی متکفل تربیت دینی متربیان خود هستند که در واقع، با توجه به شرایط مختلف زندگانی و معیشت آنها، در هر مرحله از مراحل عمر متربیان، نهادی خاص بیش از دیگر نهادها نقش‌آفرین می‌شود با توجه به این نکات، یافته‌های پژوهش اثبات کردند که ایفای نقش تربیتی متولیان هر یک از این نهادها؛ اعم از والدین، معلمان، والیان و ... در عرصه تربیت دینی یا به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم به عالم دینی مستند می‌شود؛ چرا که این متولیان یا خود عالم دینی هستند و یا اینکه در این ایفای نقش تربیتی، با تسبیب و یا توکیل عالم دینی به انجام این وظیفه خود می‌پردازند و یا اینکه حداقل، از خدمات مشاوره‌ای و راهنمایی عالم دینی بهره مند می‌شوند؛ که در هر صورت، پشت پرده تمامی اقدامات تربیتی در خصوص تربیت دینی به عالم دینی منتهی می‌شود.

در این جمع‌بندی، توجه به این نکته شایسته است که تفاوت مهمی در ادله قرآنی بررسی شده و ادله روایی به چشم می‌خورد و آن این است که در ادله قرآنی بررسی شده برای استنباط نقش و وظیفه تربیتی عالم دینی در تربیت دینی، بیشتر بر خود عالم دینی و عامل بودن او به تعالیم دینی و یا امانتدار بودن در ابلاغ رسالت‌های الهی و دینی و یا حفظ حریم دین‌داری مردم و مانع مسیر تدیّن ایشان نشدن تأکید شده است؛ این‌ها همگی حاکی از این است که قرآن به این واقعیت توجه داده است که مصدر اصلی و منبع واقعی تزریق دین‌داری در جامعه، عالم دینی است؛ و از دیدگاه آیات قرآنی، مهم این است که عالم دینی با عمل و گفتار و کردارش، به خوبی نقش امانتداری و واسطه‌گری در این خصوص را میان خدا و بندگانش ایفا کند و البته این نکته استفاده شده از آیات قرآنی موافق با تأکید مباحث علوم انسانی در واقعیت اسوه بودن عالم دینی برای دیگر متربیان است. در طرف مقابل و در روایات معصومین علیهم السلام، بر نقش‌های جزئی‌تر که ناظر به وظایف و نقش‌های عالمان دینی در ارتباط با متربیان و یا دیگر متولیان تربیتی است تأکید شده است و این بخش‌های موضوع برجسته‌تر شده است؛ که البته آیات و روایات در این خصوص مکمل یکدیگر هستند.

از این نکات ذکرشده در ادبیات متکلمین، به قاعده لطف یاد می‌شود که آن را از سوی خدای متعال برای هدایت بندگان لازم می‌خوانند تا بهانه‌ای را برای بندگان در عدم پذیرش هدایت باقی نگذارد، با این وصف باید گفت خدای متعال از هادیان و مربیانی که در مسیر ربوبیت الهی، واسطه میان خدا و بندگان خدایند، چنین الطافی را طلبیده، آن‌ها را بر عالمان دینی لازم می‌شمرد تا مانعی بر سر راه هدایت بندگانش نباشند. علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه توبه/۳۴؛

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ

به قوام یافتن زندگی اجتماعی مردم با نظم در اموال و تقسیم ثروت در جامعه اشاره کرده و بیان می‌کنند که نظم یافتن آن، منوط به حاکم شدن قوانین الهی در متن جامعه و در امور مالی و ثروت است که با حاکم سازی و تبلیغ و تبیین احکام الهی از سوی عالم دینی ممکن می‌شود و البته کمترین انحرافی که از سوی عالم دینی در این خصوص صورت گیرد، بزرگترین نابسامانی را در زندگی اجتماعی مردم ایجاد می‌کند.[[61]](#footnote-61) لازم به یادآوری است که همین منطق استدلال با تأکید بیشتری در مورد نشر علوم و معارف الهی و عدم خیانت در آن‌ها از سوی عالم دینی هم حاکم است.

1. اما از آنجا که عالم دینی به عنوان یک عامل تربیتی در میان عناصر نظام تربیتی قرار دارد؛ ضروریست که مروری بر تعریف «نظام تربیت دینی» داشته (که البته به منظور پرهیز از تطویل در نوشتار به همان اندک توضیحات ذکر شده در مقدمه اکتفا می شود) [↑](#footnote-ref-1)
2. اعرافي، علیرضا، فقه تربیتی، 1387، ص22-28 [↑](#footnote-ref-2)
3. [نقد و نظر](http://www.hawzah.net/Per/Magazine/nn/fehrest.htm) [شماره 19](http://www.hawzah.net/Per/Magazine/NN/019/nn019fe.htm)، «تعريف دين و معضل تعدد»، علي‏رضا شجاعي زند [↑](#footnote-ref-3)
4. كتاب‏العين ج: 8 ص: 74 مدخل دين [↑](#footnote-ref-4)
5. علامه طباطبايي، شيعه در اسلام، ص21 [↑](#footnote-ref-5)
6. اين تعريف در ضمن اثبات ضرورت پيوستن انسان به يک ايدئولوژي مطرح شده است. مجموعه آثار شهيد مطهري،ج2 ، ص53 الي 59 [↑](#footnote-ref-6)
7. استاد مصباح يزدي، آموزش عقايد ، ج1، ص 28 [↑](#footnote-ref-7)
8. دكتر محمد داودي، «تأملي در معناي تربيت ديني و نسبت آن با مفاهيم نزديك»،ص 29 [↑](#footnote-ref-8)
9. Thomas, «Religious Education», The International Encyclopedia of Education, England, Pergmon, 1994, PP. 4995 - 4996 به نقل از (مشايخي راد، ص71) [↑](#footnote-ref-9)
10. ر.ک: تربیت دینی؛ هدایت یا تلقین؟ محمد صادق موسوی، معرفت ش 32، [↑](#footnote-ref-10)
11. دكتر محمد داودي، «تأملي در معناي تربيت ديني و نسبت آن با مفاهيم نزديك»،ص 29 [↑](#footnote-ref-11)
12. تربیت اسلامی (آسیب شناسی تربیت دینی) ج6 عليرضا صادق زاده قمصري و محمد علي حاجي ده‌آبادي، نشر تربيت اسلامي، اول 1380 ص1 [↑](#footnote-ref-12)
13. مهدی طالبی تربیت دینی از دیدگاه امام علی (ع) موسسه امام خميني(ره)، اول: 1383 [↑](#footnote-ref-13)
14. محمد داوودی؛ زير نظر عليرضا اعرافي، نقش معلم در تربیت دینی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه [↑](#footnote-ref-14)
15. پايان نامه با موضوع بررسي تطبيقي رابطه تربيت ديني و تربيت اخلاقي با نگرش اسلامي (با تاکيد بر نقش اسلام در تبيين مباني، اصول و روش‌هاي تربيت اخلاقي)، اصغر اخوي، استاد راهنما: محمد جواد زارعان، موسسه امام خميني(ره)، پاييز 1381 [↑](#footnote-ref-15)
16. محمد داوودی، زير نظر عليرضا اعرافي، تربیت دینی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، دوم: 1384، ص26 [↑](#footnote-ref-16)
17. ر.ک. نرم افزار educational encyclopedia 2000 [↑](#footnote-ref-17)
18. فقه تربیتی جلسه 18 89-88 - مدرسه آيت الله گلپايگاني (ره) - 88/10/16 ثبت شده با سر شناسه « فقه تربیتی / تربيت خانوادگي - تعاريف تربيت ديني» [↑](#footnote-ref-18)
19. در کفایه و در مبحث مشتق، در نکته چهارم چنین توضیح می دهد که؛«أن اختلاف المشتقات في المبادئ و كون المبدإ في بعضها حرفة و صناعة و في بعضها قوة و ملكة و في بعضها فعليا لا يوجب اختلافا في دلالتها بحسب الهيئة أصلا و لا تفاوتا في الجهة المبحوث عنها كما لا يخفى غاية الأمر أنه يختلف التلبس به في المضي أو الحال فيكون التلبس به فعلا لو أخذ حرفة أو ملكة و لو لم يتلبس به إلى الحال أو انقضى عنه و يكون مما مضى أو يأتي لو أخذ فعليا فلا يتفاوت فيها أنحاء التلبسات و أنواع التعلقات كما أشرنا إليه.» كفايةالأصول، صفحه 43

محقق خراسانى، كفاية الأصول، 1 جلد، مؤسسه آل البيت «ع»، 1409 هجرى قمرى [↑](#footnote-ref-19)
20. نسبت میان عالم دینی و روشنفکر دینی(گفتگو با دکتر حداد عادل)، اندیشه حوزه، سال اول، شماره سوم و چهارم، ص92 [↑](#footnote-ref-20)
21. حلقه مفقوده میان عالم دینی و روشنفکر دینی، نوشته شده توسط عثمان عباسی، اندیشه حوزه، سال اول، شماره سوم و چهارم، ص11 [↑](#footnote-ref-21)
22. (نگاهی به جامعه شناسی با تأکید بر فرهنگ، پرویز سازگارا، تهران: کویر، اول: 1377- ص56) [↑](#footnote-ref-22)
23. همان ص 51 [↑](#footnote-ref-23)
24. همان ص 52 [↑](#footnote-ref-24)
25. <<http://www.aliejte.blogfa.com/post-33.aspx> [↑](#footnote-ref-25)
26. همان منبع. [↑](#footnote-ref-26)
27. Neiman & Hughes [↑](#footnote-ref-27)
28. آن ماری روش بلاو اسپنله، مفهوم نقش در روان شناسی اجتماعی؛ مطالعات تاریخی – انتقادی، ص134 [↑](#footnote-ref-28)
29. همان، ص202-3 [↑](#footnote-ref-29)
30. Rocheblave – Spenle & Anne - Marie [↑](#footnote-ref-30)
31. همان، ص222 [↑](#footnote-ref-31)
32. همان، ص222 [↑](#footnote-ref-32)
33. همان، ص10 [↑](#footnote-ref-33)
34. علیرضا اعرافی، فقه تربیتی ج 2 [↑](#footnote-ref-34)
35. . شيخ محمد كليني، الكافي، ج 1، ص 100، قم، نشر دار الحدیث، چاپ اول، 1429 ق. [↑](#footnote-ref-35)
36. دیگر آیات سوره بقره همچون آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْترَُونَ بِهِ ثمََنًا قَلِيلاً أُوْلَئكَ مَا يَأْكلُُونَ فىِ بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(174) أُوْلَئكَ الَّذِينَ اشْترََوُاْ الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى‏ وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبرََهُمْ عَلىَ النَّارِ(175) ذَالِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقّ‏ِ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فىِ الْكِتَابِ لَفِى شِقَاقِ بَعِيدٍ(176)» و نیز دیگر آیات این سوره از جمله آیات (42) و (146) و (159) و نیز آیات سوره آل عمران 71 و 77 و 78 و 187، انعام 90 و مائده 15. [↑](#footnote-ref-36)
37. در بررسی مجدد به نظر میرسد وظیفه انبیاست و نه علما؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ [↑](#footnote-ref-37)
38. الميزان في تفسير القرآن، ج‏6، ص: 31 [↑](#footnote-ref-38)
39. در بررسی مجدد به نظر می رسد که دستوری برای امت اسلامی است به منظور عالم پروری [↑](#footnote-ref-39)
40. المائدة: 116 [↑](#footnote-ref-40)
41. المفردات في غريب القرآن، مدخل قصص، ص: 671 [↑](#footnote-ref-41)
42. در بررسی مجدد به نظر می رسد وظیفه مرسِل است نه رسول؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ [↑](#footnote-ref-42)
43. كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلينَ 105 - كَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلينَ 123 - كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلينَ 141 - كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلينَ 160 - كَذَّبَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلينَ 176 [↑](#footnote-ref-43)
44. در دیگر منابع روایی این حدیث بدین شرح و با این اسناد نقل شده است: بصائر الدرجات، ص 10، ح 1، عن أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد و سندي بن محمّد، عن أبي البختري. و فيه، ص 11، ح 3 بسند آخر. (این سند مرفوعه است) - الاختصاص، ص 4. بسنده عن أبي البختري. و راجع: رجال الكشّي، ص 4، ح 5 الوافي، ج 1، ص 141، ح 54؛ الوسائل، ج 27، ص 78، ح 33247. [↑](#footnote-ref-44)
45. الكافي (ط - دارالحديث)، ج‏1، ص: 77، كِتَابُ فَضْلِ الْعِلْم،‏ بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ وَ فَضْلِهِ وَ فَضْلِ الْعُلَمَاء [↑](#footnote-ref-45)
46. در دیگر منابع روایی این حدیث بدین شرح و با این اسناد نقل شده است: بصائر الدرجات، ص 3، ح 2، بسنده عن حمّاد بن عيسى إلى قوله:« و لكن ورّثوا العلم»؛ و في ثواب الأعمال، ص 159، ح 1؛ و الأمالي للصدوق، ص 60، المجلس 14، ح 9 بسندهما عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبداللَّه بن ميمون. راجع: الفقيه، ج 4، ص 384، ح 5834 الوافي، ج 1، ص 155، ح 73. [↑](#footnote-ref-46)
47. الكافي (ط - دارالحديث)، ج‏1، ص: 83،‌ كِتَابُ فَضْلِ الْعِلْم،‏ بَابُ ثَوَابِ الْعَالِمِ وَ الْمُتَعَلِّم‏ [↑](#footnote-ref-47)
48. رجال‏النجاشي /ص‏430: كان كذابا و له أحاديث مع الرشيد في الكذب - الخلاصةللحلي /ص‏262: كان كذابا قاضيا عاميا إلا أن له أحاديث عن جعفر بن محمد عليه السلام كلها لا يوثق بها و له أحاديث مع الرشيد في الكذب‏ - فهرست‏الطوسي /ص‏488: ضعيف و هو عامي المذهب - فهرست‏الطوسي /ص‏303: له كتاب عن صاحب المغازي و تزوج أبو عبد الله عليه السلام بأمه أعني أم وهب بن وهب و كان قاضي القضاة ببغداد من قبل الرشيد و هو ضعيف لا يعول على ما ينفرد به - رجال‏الكشي /ص‏310: العباس بن هلال عن أبي الحسن الرضا ع قال العباس سمعت رجلا يخبر أن أبا البختري كان يحدث أن النار تستأمر في قرشي سبع مرات قال فقال له أبو الحسن قد قال الله عز و جل عليها ملائكة غلاظ شداد لا يعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرون 66 - 6 - قال العباس و ذكر رجل لأبي الحسن ع أن أبا البختري و حديثه عن جعفر و كان الرجل يكذبه فقال له أبو الحسن ع لقد كذب على الله و ملائكته و رسله [↑](#footnote-ref-48)
49. الشافي في شرح الكافي (للملا خليل القزويني)، ج‏1، ص: 294 [↑](#footnote-ref-49)
50. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج‏2، ص: 41 [↑](#footnote-ref-50)
51. نهج الفصاحة (مجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله)، ص: 239 [↑](#footnote-ref-51)
52. همان ، ص: 286 [↑](#footnote-ref-52)
53. همان ، ص: 581 [↑](#footnote-ref-53)
54. منتظرى نجف‌آبادى، حسين على ، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، 4 جلد، نشر تفكر، قم - ايران، دوم، 1409 ه‍ ق ، ج1 ،ص 468 [↑](#footnote-ref-54)
55. الأحزاب : 21 [↑](#footnote-ref-55)
56. الكافي (ط - دارالحديث) ؛ ج‏1 ؛ ، 8- بَابُ فَرْضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام‏، ص455

كافي( ط- دارالحديث)، كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق‏ (329 ق‏)، قم: دارالحديث‏، چاپ اول: ق 1429 [↑](#footnote-ref-56)
57. در آمدی بر روانشناسی دین ، ص 81-112 [↑](#footnote-ref-57)
58. ملا صدرا، *الاسفار الاربعه*، دار احياء التراث العربي، الطبعه الرابعه، ۱۴۱۰ق، ج8، ص138. [↑](#footnote-ref-58)
59. أنّ الإيمان ينقسم إلي علم و حال و عمل، و الأوّلان من فرائض القلب و الأخير من فرائض الجوارح. فالعلم و المعرفة و اليقين من معارف القلب و الرّضا و التسليم و شبههما المنبعث عن رسوخ العلم و المعرفة من أحوال القلب و ملكاته، لا أنّ الإيمان بلحاظ المقام الأوّل متقوّم بالرّضا و التسليم و أشباه ذلك. (نهاية الدراية، غروي اصفهاني(کمپاني)، محمد حسين، ج2 ، ص374، به نقل از نرم افزار مکتبة الاصول، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور) [↑](#footnote-ref-59)
60. برای توضیحات بیشتر رجوع شود به فقه تربیتی - درسهای استاد اعرافی- ج2 ، ص 146 [↑](#footnote-ref-60)
61. الميزان في تفسير القرآن، ج‏9، ص: 249 [↑](#footnote-ref-61)